



ما، اکنون، فردا و

فردای ادبیات ما

مسعود احمدی

قصدم از نوشتن این مقاله تسبیب سبب کنونی و مقدس آن ادبیات به ویژه شعر ایران است. اما از آن جا که موجودیت و کم و کیف هر پدیده‌ای را سبب از مقتضیات اقتصادی - اجتماعی می‌نامد و نهایتاً جزئی از ساختاری تاریخی و لئاموماره ترجیح می‌دهم که پیش از پرداختن به موضوع مورد نظر، وضعیت کنونی جهان و موقعیت فعلی ایران را به اختصار بیان نماید. بنابراین این مقاله در سه بخش و ذیل سه عنوان اصلی وضعیت کنونی جهان، نظم نظم نوین و مورعیت ما، و ادبیات امروز و فردای ما شکل می‌گیرد.

وضعیت کنونی جهان

جهان صنعتی و شیوه تولید جدید:

البته نظم نوین با آن تلقی که سردمداران ایالات متحده آمریکا از آن دارند، مفهومی رصعوار است. اما با دریافتی که امثال من از حرکت تاریخ و نتایج آن دارند و شاید درکی آرماتی و خوشبینانه باشد این نظم ساختاری جدید متشکل، لئاموماره و جهانشمول است که در شیوه تولید میکروالکترونیک و اتوماتیک، و هم‌چنین بر تولید و توزیع علمی استوار است. بنابراین پیشرفت در ابتدای دورانی نواز روند سرمایه‌داری است. می‌توان آن را عصر نسری سرمایه، عصر اطلاعات، یا عصر میکروها نامید.

تولید میکرو الکترونیک که در مولدهای خودکار و رایانه‌های هوشمند متکی است و خواه ناخواه حذف نیروی انسانی را با خود دارد در کار ساختن و سامان بخشیدن به ساز و کارهای جهانی است که در نهایت نوع سرمایه‌داری قبل از خود، و طبعاً بسیاری از نال‌ها و مدل‌های امروزی را ساقط می‌کند. لذا به زودی بسیاری

از واژه‌ها و ترکیب‌هایی که هنوز معتبر و متداول بر اعتبار و طرف و با دست کم از مضامین سنتی خود تهی خواهند شد. در واقع وقتی خودکارها و رایانه‌ها به جای کارگران و کارورزان مجرب پیشینند دیگر نه واژه نیروان را محلی از اضراب دارد و نه گنمی استثمار یا مفهوم متعارف آن. پس اگر نابدی و استحالی تدریجی ترکیبات و کلماتی مثل جهان سوم، طبقه اجتماعی، تضاد طبقاتی، انقلاب و امپریالیسم در شرف وقوع باشد در ابتدای دورانی به سر می‌بریم که موجود جهان و زمانی دیگر است و طبعاً حامل نشانه‌ها و تناقضاتی مخصوص به خود.

سودآورترین کالاهای شیوه تولید جدید و جایگاه‌های ساختاری:

به نظر می‌رسد که دیگر بقا و رشد سرمایه‌داری در گرو مواد خام اولیه، نیروی کار ارزان و بازارهای سنتی نیست و امروز بر خلاف نظر مارکس و بسیاری صاحب‌نظران مارکسیست و غیر آنان، ارزش افزوده و طبعاً اثبات سرمایه از آن منابع، به خصوص از منبع نیروی انسانی حاصل نمی‌شود به گمان من تا فروش بسیاری از ابزارهای پیچیده و دقیق میکروالکترونیک که ذخیره کننده، پردازنده، انتقال دهنده و بعضاً تولید کننده اطلاعاتند بیش از آن که به قصد کسب سود باشد برای ایجاد و توسعه‌ی جریانی نامویی و ناقتند که سودآورترین کالاهای عصر جدید یعنی اطلاعات را محال می‌کنند. در واقع سرمایه‌داری جدید تولیدگر و توزیع‌کننده فرهنگ است. فرهنگی که دانش‌های ضروری و کاربردی نیز جزئی از آنست. بنابراین در این مقطع تاریخی که به درستی آن را مرحله‌ی گذار نامیده‌اند، تولید بخش قابل توجهی از کالاهای ضروری و غیر ضروری و ارابه و اجناس بعضی خدمات و تأسیسات نیز در قیاس با تولید و توزیع اطلاعات، پراختن به آن‌ها به هیچ‌وجه سودآور نیست. به جهانی و انگار می‌شود که هنوز به جهان سوم معروف است. واضح است که این انتقال بر اساس نوع و مقدار ثروت و بر مبنای گونه و میزان دانش‌های علمی و هم با توجه به وضعیت جغرافیایی این ملت‌ها سامان می‌یابد. مثلا آمریکا با سرمایه‌های قابل توجهی متنوع و قابل توجهانه، در امور اکتشاف و استخراج و تصفیه دارای تجربه و تخصص قابل قبولی می‌باشد و در ضمن از امکان گسترش راه‌های تجاری برخوردارند. باید بخشی از تولید و توزیع جهانی را که پیش‌تر به عرصه‌ی تولید اتوماتیک مربوط است. بر عهده بگیرند. لذا به حکم ضرورت سببیت از تسخیر شیوه‌ی تولید جدید جهان توسعه‌یافته، جهان، در حال توسعه به جزئی از ساز و کار جهانی و سرمایه‌داریه‌ی مبدل خواهد شد. پس این جایگاهی که باعث حذف ترکیب نحوی جهان سوم از فرهنگ اصطلاحات و ترکیبات سیاسی خواهد بود امری ضروری و ساختاری است. نه معطوف به اراده یا منتج از نیک خواهی و بشر دوستی سرمایه‌داری.

جهان بیکارچه و شکل‌بندی اجتماعی آن:

اند من تمرکز و میل به پراکنده‌ی که ناظر بیان

کرده است. تسبیب دیگری از همین جایگاه‌ها این است. انتخاب‌پذیر است که اشتغال و تقسیم قدرت را نیز شامل می‌شود. می‌دلیل نیست که در طرف مشرق کوهانه امپراتوری‌های سوخ و سفیدی که سروشت جهان را رقم می‌زند فرقه ریختند، و صاحبان علوم و تکنولوژی پیش‌رفته‌تر، بستی انسانی‌ها، ژاپنی‌ها، و فرانسوی‌ها که در دوران جنگ سرد از رقابت خود جلو افتادند. خواهان مناسبات جدید اقتصادی - سیاسی، و سهم بیشتری در امر اداره‌ی جهان شدند. بدیهی است که جریانات اقتدارگرای سرمایه‌داری خصوصی و سرمایه‌داری دولتی که در میلپاریسم ایالات متحده آمریکا و توتالیتراریسم اتحاد جماهیر شوروی تجلی می‌یافتند، جزئی از کلیت سرمایه‌داریه بودند که عرصش رو به آخر است. به هر تقدیر سرشت سرمایه‌داری و رقابت‌های سرمایه‌داریه می‌تواند که هرچه زودتر خودکارها و رایانه‌ها جای نیروی انسانی را بگیرند و اطلاعات به منابعی سودآورترین کالاهای عصر جدید راهی بازارها شود. لذا جهان توسعه‌یافته به چند دلیل که مهم‌ترین آن‌ها در زیر خواهد آمد، ناچار است بخش قابل توجهی از تجارت پیشین خود را که با مشتق و در فراگردهای نسبتاً طولانی کسب نموده، اکنون ذخایری اطلاعاتی و علمانه در اختیار جهانی در حال توسعه یا توسعه‌یافته بگذارد.

- 1- تولید و توزیع اطلاعات به منابعی سودآورترین کالاهای عصر میکروها، با عصر اطلاعات.
- 2- مستعد کردن جهان سوم برای پذیرش و مصرف اطلاعات، و استفاده از ابزارهای انتقال ذخیره‌ساز، نگهداری و مصرف این کالاهای سودآور.
- 3- واگذاری تولید و توزیع کالاهای که دیگر تولید و توزیع آن‌ها برای جهان فردا صنعتی مفرون به صرفه نیست.
- 4- آماده کردن جهان سوم برای ایفای نقشی جدید در چارچوب تولید و توزیع علمی که متضمن بقا و اقتدار سرمایه‌داری است.

با توجه به دلایل مذکور، ضمیمی است که تشکلهای فرامشی که در حال حاضر همزهای فرهنگته و رایانه‌های متفکر و هوشمند را در اختیار دارند، و هر لحظه دستاوردهای انحطاط قبل را محمول و متکامل می‌کنند، ضمن آن که به بازدهی سرمایه به سود حاصل از فروش اطلاعات نظر دارند. به جهان سوم اطلاعاتی را بفرودند که توانایی جذب و استفاده‌ی از آن‌ها را دارد، و در ایفای نقش تازه‌ی که به ضرورت بر عهده گرفته است. کار ساز و مؤثرند برای مثال تولید اتوم و کیفی انواع کانتستر و پولیمرها چه برای مصارف دانشی و چه برای صدور به کشورهای که امکان تولید آن‌ها را ندارند و یا برای تولید کالاهای تکنیکی تر از توانایی و امکانات کیفی‌تر برخوردارند علاوه بر مواد و نخانی اولیه به دانش و ابزارهای کارآمدتر نیاز است که بدون آن‌ها تولید آن مواد ممکن نیست. پس اگر قرار است که تولید و توزیع مطلوب این کالاهای را دیگران بر عهده بگیرند چاره‌ی نیست جز آن که دیگران را با آن دانش‌ها و ابزارها مجهز کنند. بنابراین جهان سوم با شتابی دمازون از دوران‌هایی

می‌گذرد که در ضمنی دیگر برای عبور از آن‌ها باید سده‌های را پشت سر می‌گذشتند. لذا با توجه به سرعت سرمایه‌داری و رونق و با توجه به ناپایداری‌های ماهوی آن، هم با در نظر گرفتن این واقعیت که سرمایه‌داری نیز همانند همه ساختارهای تاریخی قبل از خود به سوی نیستی در حرکت است به زودی جهان انسانی یکپارچه خواهد بود که شکل‌بندی اجتماعی آن در اقلیتی قدرتمند و اکثریتی قدرتمندتر خلاصه خواهد شد.

بسیکاری ساختاری، چشم اسفندیار سرمایه‌داری:

اگر موجودیت هر ساختار زنده و پویا متکی بر روابط و تعامل اجزای متشکله آن است و هر ساختاری از این‌گونه عوامل کاهنده خود و عناصر زاینده ساختار بعدی را حمل می‌کند نظم نوین نیز ساختاری است متنی بر همین مؤلفه‌ها و قانونسندها. مهندکترین عامل کاهنده این ساختار که به منتهای تضادی دلالیکی عمل می‌کند و در نهایت نظم نوین را در هم می‌شکند بیکاری ساختاری است که از خودکار شدن تولید ناشی می‌شود.

تا آن‌جا که من می‌داند، آدام شاف اولین کسی است که بیکاری ساختاری و تبعات آن را به طور جدی مورد توجه قرار داد و در بخش دوم کتاب معتز خود ذیل عنوان دگرگونی شکل‌بندی اقتصادی جامعه، به پیش‌بینی‌ها و گزارش‌های استاد می‌رشد که هرچند مسروبه به ده‌ده سال پیش‌اند اما همچنان نگران‌دهنده‌اند.

در این جا می‌خواهم دو ارزیابی را که به نظر من دارای اهمیت ویژه است و هم مسایل شخصی در آن‌ها شکافته شده است، ذکر کنم: یکی برآورد کارفرمایان مؤسسات تولیدی ژاپن است - و این برآورد‌ها همان‌گونه که تجربه نشان داده است قابل استنادند - که بر اساس آن تا پایان این قرن کار جسمانی در مؤسسات تولیدی ژاپن صددرصد از میان خواهد رفت (حتا اگر این گفته مقداری هم رنگ و بوی تبلیغاتی داشته باشد، از اهمیت آن نمی‌کاهد).

دیگر گزارشی ویژه‌ای است که طبق آن تا پایان این قرن، بیست و پنج درصد کارگران کانادا در نتیجه خودکار شدن تولید، کار خود را از دست می‌دهند. (گزارش ویژه انجمن کانادا، ۱۹۸۲، شماره ۳۳)^(۱)

پیش‌بینی کارشناسان و آمارگران آمریکایی نیز گواه بر این است که تا آخر قرن جاری با خودکار شدن تولید، ۳۵ میلیون نفر از افراد شاغل، کار خود را از دست می‌دهند.^(۲)

پل سوئیژی و هری مک‌گاف هم در مقالاتی به این مقوله پرداخته‌اند اگرچه این دو متعلم واقعه را تا حد تردید و سفته‌بازی‌های باکارندان و بورس‌بازان و دیگر صاحبان و مدیران مؤسسات اقتصادی فرو کاسته‌اند. اما مستندات تازه‌تری ارائه داده‌اند که به حد کافی بدون تردید مقوله بیکاری ساختاری را نشان می‌دهند: بیکاری در سراسر جهان در حال افزایش

است و چشم‌انداز آن تیره و تار می‌نماید. بنابر آمار سازمان کار جهانی میزان بیکاری کنونی می‌سابقه است. «دلی نلفی» رییس سازمان کار جهانی می‌گوید «تدریجاً به ۳۰ درصد نیروی کار در سطح جهانی دچار بیکاری یا کمبود کار است» - ۱۲۰ میلیون بیکار رسمی وجود دارند و ۷۰۰ میلیون دیگر به کمبود کار ورور هستند. (آل اس‌تیت روزنامه ۸ فوریه ۱۹۹۴)^(۳)

و خجاست بحران بیکاری انگیزه‌ی برگزاری کنفرانس بین‌المللی پر سر و صدایی شد که در ۱۴ مارس در «دیترویت» با شرکت وزرای دارایی، اقتصاد و کار کشورهای غربی صنعتی (بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، کانادا، ژاپن، و ایالات متحده) برگزار گردید. این کنفرانس‌های بین‌المللی معمولاً تنها با شرکت وزرای دارایی و اقتصاد برگزار می‌شوند. اکنون برای نخستین بار وزرای کار نیز در آن شرکت می‌کنند.^(۴)

پس می‌توان گفت که استخراج جمعی کارورزان عمده کارگر و کارمند توسط مؤسسات تولیدی و خدماتی ثواب فقط ناشی از رکود بحران، یا ورشکستگی بخشی از سرمایه‌داری نیست، یا آن‌گونه که سوئیژی و مک‌گاف گفتند تنها سمت از سمت‌های و بورس‌بازی‌ها. این بیکاری منطقی ساختاری است که از خودکار شدن تولید ناشی می‌شود و طبیعتاً به منتهای تضادی ماهوی از درون نظم نوین را به مخاطره می‌اندازد. اگرچه ناظران نظم نوین دلگمان تبعات منفی و گذرای آنند، اما همان‌طور که شاف گفته است: نیروی کاری که با جاگزین شدن خودکارها آزاد می‌شود ناگزیر به اندیشه، هنر، دین، عرفان، ورزش، جهانگردی، طبیعت و هرصافی آمیخته و پررونق دیگری رو می‌گذرد که به زعم من برای ساختن انسانی خودمختار، هوشمندتر، کارآمدتر، و مدبرتر امکاناتی وسیع و مؤثرند و همین انسان است که مطالباتی متعالی تر دارد و هیچ سلسله‌ی زار بر نمی‌تابد. بنابراین بیکاری ساختاری چشم‌اسفندیار سرمایه‌داری است.

نظم نوین، تولید و توزیع علمی، و مقوله قدرت:

تعمیرجوابور نیست اگر ما توجه به ماهیت سودجویانه سرمایه‌داری این سؤال مطرح شود که در مجموعه‌ی سرمایه‌دارانه چگونه ابوه یکبارگان ساختاری از امکاناتی که متضمن توسعه و باروری فرهنگند بهره‌مندی می‌شوند در جواب بیش از هر چیز باید بگوییم: مقوله‌ی قدرت جدی‌تر از آن است که عده‌ای فکر می‌کنند. به عقیده من داشتن بیش‌تر برای بودن با قدرت است، و این همان نکته‌ی اساسی و مؤلفه‌ی بنیادینی است که مارکس با همه‌ی دانش و تیزهوشی از آن غافل ماند. در واقع خودباوری آئین و جرم‌شدنش اقتصادی فرصت ندادند که او شوقی بسیار قدیمی را که در پس وازدهی ایبالت نفس می‌کشد بیستند یعنی میل به اقتداری را که تنها با سلسله‌ی بر دیگران ارضا می‌شود به عبارتی، آن خصوصیات که مانع از تقدیری و

بازگرداندن، اجازه ندادند که مارکس به اهمیت رسوبات فرهنگی و نفس آن‌ها در شکل ساختارهای اجتماعی می‌برد برای اثبات این ادعا شغروی است که در آراء ابیاده در باب تلاوت و بحث و عسکندر اسطوره وجود فیسر ناخودآگاه جمعی یونگ، نظریه عقلانیت ابزاری و تقلبات فرهنگی هابرماس، و انوشی از آراء دیگر متفکران متأخر پرویزانه که از حوصله این مقاله بیرون است. با این همه رجوع به اظهار نظر مختصری از ابیاده را سوادمند می‌داند.

اجازه بدهید وارد مسئله اعتبار فلسفی مارکسیسم و سرشونت تاریخی آن نشومیم، و تنها الجوی اسطوره‌ای کمونیسم و معنای آخرت‌شناسی محبوبیت همگانی آن را در نظر بگیریم. زیرا به گمان ما، صرف نظر از تمامی ادعاهای علمی مارکس، باز هم روشن است که نویسنده‌ی مانیفست کمونیسم یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های منطقی جهان شرق میانی و مدبرانه‌ای را گرفته و پرداخته است، از جمله: دسترسکاری شخصی ابر حشر، (Karl Marx) «برگزیده»، «ایستارگر»، «پس‌گاه»، «مأمور مذهبی»، (مسیوئر) که در زمان ما پروتاریا (کارگران) باید آن را ایفا کند؛ همانی که رنج‌هایش به منظور تفسیر وضعیت هستی‌شناسانه‌ی جهان نازل شده است. در واقع جامعه‌ی طبیعی مارکس تا باید شدن نامعش‌های تاریخی ناشی از آن، دقیق‌ترین پیش‌بینی خود را در اسطوره‌ی عصر طلایی می‌یابد که بنا بر سنت‌های چندی، در سرفآز و پایان تاریخ قرار دارد.^(۵)

استباط من از این گفته‌ی ابیاده، چیزی جز آن نیست که اسکوئر گفته است: مارکس در مقام عالمی اجتماعی، هم‌چون فروید، بر دانش ما از رفتار انسانی بسیار افزوده است، اما از آن‌جا که متفکری دین‌خو بوده و چنان جامع و علمی نیست تا امروز ما را راضی کند.^(۶)

چای آن نیست تا نشان دهم که همسانی‌های مؤلفه‌های بنیادین، موجد همانندی‌های ساختارهای گوناگون تاریخی، اجتماعی‌اند و فرهنگی بدوی که در سیری تدریجی به اقتضای مطالباتی نو به نو تا تاریخی بازسازی و نوسازی می‌شود یکی از عوامل مؤثر در شکل ساختارهای جدید است. تنها به این اکتفا می‌کنم که نظرش آیینی - اسطوره‌ای علمی چون مارکس بیستند و سلسله‌ی مقوله‌های فلسفی و سبایلی چون سلسله‌جوی، آزمدی، دین‌خوبی و... است که در بربریت و بقوت آدمی نشئت می‌گیرد.^(۷) و اگر چنین باشد، تولید و توزیع علمی که مانع از هنر رفتن ابوهی از امکانات مادی و معنوی بشری است نه تنها هستن میلیون‌ها انسان فردی را نزدیک از تضمین می‌کند بلکه خواه ناخواه متضمن تلوم قدرتی است که بر ابرانشت سرمایه متکی است. پس تمجیباور نخواهد بود اگر سرمایه‌داری آن امکانات را در اختیار مردم قرار دهد که می‌خواهد بر آن فرمان براند و طبیعی خواهد بود اگر سبوهی

فروگاهی سرمایه از تلف کردن آن به صورت گوناگون، از جمله نابود کردن محصولات کشاورزی و دامی، به مصرفی که متضمن بقای قدرت است تغییر شکل دهد. گذشته از این، دیگر ناظران و کارگزاران سرمایه‌داری نیز نداشتند که فساد اخلاقی، هنجاری‌های رولی، بحران هویت و... می‌توانند هر نظم را از درون متلاشی کنند و بقای آنان و قدرتشان در گرو سلامت جامعه‌ی این است که بر آن حکم می‌راند. چنان‌که کلام این که میل به اعمال قدرت، تصرف صاحبان سرمایه، کارگزاران، و دیگر عمال آنان را با می‌دارد که به طور جدی به بقا و سلامت جامعه‌ی انسانی بیندیشند و در همین راستاست که پرورش انسانی فریخته مورد توجه خاص قرار می‌گیرد. لذا سرمایه‌داری نوین ناچار است که آن امکانات آموزشی، تربیتی و تفریحی را که به جای کار انگیزه‌های جدید زیستن‌اند و لاجرم در تقابل با می‌پوشد (کارگری (بهدیسه) مخرب در اختیار آنوب یکبار ساختاری قرار دهد تا از تاهی و فساد ناشی از بیکاری به مثابه عاملی مخرب جلوگیری کند.

نظم نوین، انسان طراز نوین، و سوسیالیسم جدید:

اگر پذیرفته باشیم که موجودیت هر ساختاری در گرو روابط و تعامل اجزای متشکله آن است و هر ساختار اجتماعی نیز شامل عوامل کاندیدی خود و عناصر و پدیده‌ی ساختار پدیده‌ی است. نظم نوین نیز که ساختار تاریخی، اجتماعی است از این قاعده مستثنی نیست. در مراحل پیشین، سرمایه‌داری به سلفق قدرت‌طلبی که تنها با انسانیت سرمایه به مقصد می‌رسید، موجد و بانی تعمیم و تعمیق فرهنگی شد که بدون آن تولید و مصرف انبوه و در نهایت انسانیت سرمایه و تصرف قدرت ممکن نبود. در واقع ساختارهای سرمایه‌دانه با انسانی معنا می‌یافتند که دست‌کم مستفاد جدی و سنجیده‌ی آن‌ها بود. به همین دلیل بازرترین و معدون‌ترین اندیشه‌های انسان‌گرایانه از جمله سوسیالیسم به مثابه نیروی ضدایندی ماهوی از دل آن مجموعه‌ها سر بر آوردند و سرمایه‌داری به سادگی انسان‌گرایی، هوشمندی و توسمی ناسی و بر مبنای تجارب عینی، استقاف و مبارزه‌ی مخالفان، از راه و پیشنهادات متفکران اصلاح‌طلبه حشا نقد و نظر سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها برای جلوگیری از انهدام خود و پرهوری هر چه بیش‌تر از نیروی کار، وحشی‌تر می‌گردد. خودی خود که سال‌هاست در آن از تنش‌های شدید طبقاتی آلوده نیست. در واقع تأمین اجتماعی، خدمات درمانی، حقوق بیکاری، آموزش همگانی، وضع قوانین کار و... ابداعاتی سرمایه‌دانه‌اند که مفاهیمی چون طبقه اجتماعی، تضاد طبقاتی، در نتیجه سنتز طبقاتی را بسیار کهن‌تر و بی‌سرف کرده‌اند. بنابراین سرمایه‌داری نوین که به مراتب پیش‌ترتر و موجزتر است، به خاطر بقاء و دیوم ساختاری که واجد قدرت صاحبان سرمایه است، موجد راه‌های عمومی، و در نتیجه باعث نابودی تمهه ساختی طبقاتی خواهد بود. یعنی در ساختار بی‌طبقه نظم نوین، انسانی متمم و فریخته پدید خواهد آمد که تنها مطالعه‌ی جدی او ابطال قدرتی

است که نافی آزادی است. به عبارتی، برای انسان طراز نوین آینده‌ی هر چنان دور، سوسیالیسمی که از زمان اشعاع نی تا به امروز حامل مفاهیم مساوات و تعاون بوده است، سوسیالیسمی خواهد بود که مساوات و تعاون مطلوب آن‌ها به تقسیم عادلانه‌ی ثروت و همکاری، بلکه با نفی قدرتی همراه است که محدودکننده‌ی آزادی است. و این آرزوی عملی نخواهد شد مگر با نظارت جامعه بر مالکیت. لذا همان‌طور که سوتیزی بیان کرده است، سوسیالیسم تنها بدین سرمایه‌داری است. اما نه با برداشتن سنتی که وی از این واژه دارد بلکه با مضمونی متمالی‌تر که بایسته‌ی انسان فریخته و طراز نوین جهانی یکپارچه است که به زعم من با تعاضلی پنهانی به صورت فصول و خودگردان، و زیر چتری نامبری از شبکه‌های خبرگویی و اطلاع‌رسانی افرازه خواهد شد.

نظم نوین، قدرت، و حاکمیت:

اگر سیر کنونی ادامه پیدا کند، شاید یک روز جهان به دو طبقه تقسیم خواهد شد [شور] طبقه قدرتمند که کتاب می‌خواند و دیگران که تلویزیون نگاه می‌کنند. آن‌گاه دموکراسی از پایین وحشتناک‌ترین تازیباری را برقرار می‌کند. تازیباری دانش. شاید هنوز وقت آن است [باشد] که موازنه برقرار شود و جهان چیزی که باعث یگانگی و وحدت می‌شود، چشم‌پوشی نکرد.

این نگرانی که منتهی از باقی‌شده‌ی شاعرانه است، و طمأنینه‌ی تمدنی علمی و امپراتوری نیست، از واقعیتی خبر می‌دهد که به گمان من فقط متعلق به امروز و برخاسته از متغیبات مرحله‌ی گذار است. به نظر می‌رسد که آکتوریو یاز بهره‌گیری و التناژ آثار علمی و هنری مکتوب با اقتدار علمی اشتباه گرفته است. با این حال در تمامی او همان هراس به چشم می‌خورد که بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران آن را بروز داده‌اند. عدوی احضال می‌دهد که در جهان آینده صاحبان علم و فن با سوءاستفاده از موفیقت ممتاز و سلطه‌ی که بر جریان و ابزار تولید ذخیره پرورش و توزیع اطلاعات دارند و هم به واسطه‌ی استیلا بر شبکه‌های خبرگویی و اطلاع‌رسانی، با کودتایی کاخی صاحبان سرمایه را از عرصه‌ی قدرت بیرون خواهد راند، و در نتیجه با حق و مرجعیت و قومیتی که برای خود قایلند موجد چمپوئیت افلاطونی خواهد شد که رمام امور در آن‌جا که دست نخبگان است. این عده توجه ندارند از آن‌جا که چنین حکومتی ماهیتی تمام خواه [توتال] دارد و تاگزیر با نقد و تکرر سرمایه‌دانه در تضاد است. پیشانی‌ش محکوم به زوال است. گذشته از این نگرش متفکرانه‌ی چون جسیان و تیسو درست رو در روی دیدگاه فلاسفه‌ی مثل تفودور آدرنو است که معتقدند: رسانه‌های گروهی به ویژه رادیو و تلویزیون جامعه‌ی همگن به یار خواهند آورد و این به دلیل توحی کشش مردونی اهریمنی به کشنگیری دولت‌های خودکامه و استبدادی کمک خواهد کرد... و تیسو معتقد است: آن‌چه که عملاً و عملی‌ترم تلاش‌های

انحصارات و مراکز عمده‌ی سرمایه اتفاق افتاد این بود که رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها بدل به عناصری سرای گسترش، تکثیر و فوران جهان‌نگری‌های گوناگون شدند. در آمریکا اقلیت‌های گوناگونی در دهه‌های اخیر به رسانه‌های جمعی دسترس داشته‌اند. فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلفی به کانون توجه افکار عمومی راه یافته‌اند.

فاتیسم را محتمل می‌دانند که حذف فیزیکی جسم را چاره‌ی کار می‌دانند. ایان‌ها از این نکته فاشند که هند فیزیکی مردم عرصه‌ی اعمال هر گونه نداشتند. این نیز می‌کند و با این مفهوم قدرت نه تنها نامازار که در تضاد و تقابل است. گذشته از این انترناسیونالیسم جهان آینده راه را بر هر گونه ناسیونالیسم افراطی که از مؤلفه‌های فاتیسم است، می‌برد.

عدوی نیز محتمل می‌دانند که تعدیل قدرت صاحبان سرمایه از طریق نظارت بر مالکیت و تعدیل ثروت منجر به انتقالی با صاحبان علم و فن خواهد شد که باقی کوشش مستند و اثرش‌ساز خواهد بود. این نیز به واسطه‌ی رادیوئی‌هایی که هر نظم را به مخاطره می‌اندازند صورت‌پذیر نیست. ممکن‌الوقوع‌ترین احتمالات از جمله خصیصه‌های ساختاری بالغ‌ترین مراحل سرمایه‌داری است. حکومتی سوسیالیست صورت‌گرفته است که با نظارت بر مالکیت و با تعدیل ثروت صورت می‌پذیرد. شاید کسی بپندارد که این احتمالاً با سیاست‌های نگرش آرومانی و خصیصه‌های نظاره‌گر ماتریک و مایلی‌ویلی‌بلاند است. اما اگر مقاله‌ی قدرت را که بازرترین مؤلفه‌های فرهنگ گین است جدی بگیریم، و از آن جزئیاتیش اقتصادی می‌که بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان مارکسیست دچار آند دوری کشید، قبول نظارت بر مالکیت و تعدیل ثروت را از جانب کلان‌سرمایه‌داران امری ناممکن نخواهیم دانست. بعد نی‌نامه‌ی که دولت‌های آینده... دولت‌هایی که از گسترده‌ترین و عمیق‌ترین دموکراسی‌ها سر برآورده‌اند. واسطه‌ی نظارت بر مالکیت و عوامل اخذ مقابله‌ی معتدلی از ثروت به قصد تأمین رفاه عمومی باشند. قبول خواهیم کرد که ناظران نظم نوین عاقل‌تر از آن خواهند بود که خود را با انبوه بردن می‌یاد بر آن حکومت گذرند. تکرر نی‌نامه‌ی هم به وجهی که احتمالاً نظام حاوی قدرت آن‌ها را واژگون خواهد کرد و سایر می‌کنند که سردمداران نظم نوین با اکتفا به آموخته‌ها و تجارب خود، تنها به مدیریت اکتفا خواهند کرد که مورد تأیید انسان فرهنگمند و جهانی است. و به یاد خواهیم داشت که تنها یاور سرمایه‌داری در برابر قدرت‌طلبی صاحبان علم و فن مردمند.

اگرچه بیش از این هم دربارهی شرایط و امکانات پرورنده‌ی انسان طراز نوین گفتیم، و هم از دلگرمی صاحبان قدرت به خاطر عوارض خطرناک بیکاری ساختاری، اما ضروری می‌نماید که برای رفع سوءفهمی از نوع سوء فهم آکتوریو یاز تکرار کنیم که خیال بینندگان تلویزیون، یعنی انسان‌های مستغ و متغیل که از تمامی انرژی‌های حیات انسانی‌ت نمی‌شدند، انسان مطلوب

ناظران نظم نوین نیستند بلکه دشمنان بالقوه خطرناک هستند که سردمداران سرمایه‌داری جدید نیز از میزان قدرت تخریب آنان باخبرند.^(۱)

جهان یکپارچه، انقلاب و مبارزه:

عصر انقلابات اجتماعی و شیوه‌های خوشنیت‌بار مبارزه رو به افز است چرا که در زواید جهان ساختاری یکپارچه و متشکل خواهد بود که یکپارگی عناصر متشکله آن از قوانین نیرو می‌گردد که اسباب خودبستگی کلیت انسان‌هاست این به معنای نفی خصوصیات فردی عناصر متشکله نیست؛ بلکه به معنی یگانگی و حاکمیت قوانین است که از ارتباط و تعامل عناصری هسته به وجود می‌آیند بنابراین در کلیت سرمایه‌داریه شیوه‌های دستیابی به ارزشها و حقوق بر حق خردمنانه‌تر و زیرکانه‌ترند به عبارتی، وقتی از نسری سرمایه و سروری (فرزونی‌ای) اطلاعات سخن می‌گوییم، جهانی یکپارچه سرمایه‌داریه را در نظر داریم که با جهان پیش از خود بسیار متفاوت است، و طبعاً با زبانی دیگر تبیین می‌پذیرد لذا به همان دلایل که پیش از این آوردیم، ساز و کار نظم نوین فاقد بسیاری از مؤلفه‌هایی است که کلمات و ترکیباتی مثل کارگر (پروتلاریا)، طبقه‌ای، اجتماعی، تضاد طبقاتی و نیرو طبقاتی علت وجودی داشته باشند. در همین راستاست که کلمات و ترکیباتی مثل انقلاب و مبارزه برای مسلمانان خصوصیت خود را از دست می‌دهند. دو قرن گذشته روزگار انقلابات بزرگاً دموکراتیکی بودند که به قصد تثبیت نظم سرمایه‌داری صورت پذیرفتند. انقلابات به اصطلاح سوسیالیستی هم که به استقرار حاکمیت سرمایه‌داری دوشلی انجامیدند، جنای از آن انقلابات قابل تبیین نیستند.^(۱) لذا اگر در این مرحله‌ای گذار، انقلابی صورت بگیرد فقط و فقط، برای جبران عقب‌مانگی و رسیدن به سرمایه‌داری، طبعاً در بخش‌های عقب‌مانده‌ی جهان، و چه بسا به اشاره‌ی برنامه‌ریزان نظم نوین باشد، به همین لحاظ در جهان یکپارچه‌ی آینده که واجد گسترده‌ترین و عمیق‌ترین دموکراسی‌هاست، نه تنها انقلاب، بلکه هر اقدام دیکتالیسی بی‌موضوع است؛ اما این که در همین سرازار روند جدید بسیاری از تندروترین جریان‌های جهان سوسی نیز به مبارزه‌ی سیاسی که شرکت در مبارزات انتخاباتی و ورود به مجلس ایتر آن است، رو آوردند در واقع ساختار نونیپادگی که آرمان‌گرایان در آن می‌زیزند باقی نرود، هوشی است که روش‌های سیاسی معنی را جایگزین شیوه‌های آنگاگوتیستی و آگراگوتیستی شده‌ی فراموش کرده است. بی‌تردید دیگر بشریت شاهد مبارزات خونباری به شیوه‌ی ناسورونیکی‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی، خمرهای سرخ، بریگاد سرخ و ... نخواهد بود و جبرانیاتی مثل اسپران‌تیکست‌ها و زاپاتیست‌ها محکوم به انزوا، شکست و یا مصالحه‌ی سیاسی‌اند می‌توان گفت بنابر تجارب تلخ گذشته و به اقتضای امروز و زمانه‌ی مبارزات سرمایه‌داریه‌ی چپ رادیکال نیز، به جیبی ریالیست بدل شده است که می‌فهمد هیچ تحول بنیادینی جز با مشارکت فعال مردمی آگاه مقهور نیست و آگاه‌های

● **اخراج جمعی کارورزان اعم از کارگر و کارمند توسط مؤسسات تولیدی و خدماتی**
غزل‌الله، فقط ناشی از رکود بحران، یا روش‌سنجی بخشی از سرمایه‌داری نیست. یا آن‌گونه که سولویزی و مگداف گفت‌اند، تنها منبعی از سفته‌بازی‌ها و بورس‌بازی‌ها.

● **سرایندگان این شعر «فراسردن» نه صله‌بگیر اشتراکیت زمین‌داری‌اند، نه جیره‌خوار صاحبان سرمایه، نه سورد حمایت اصحاب تروتمند علم و فن، و نه مورد تأیید ... زیرا که شعرشان فاقد تشخیص‌های قومی، تباری، گروهی، صنفی و ... است.**

مردم منظم تشریح و افشای موقعیت موجود اریه و توضیح برنامه‌های اصلاحی و آموزشی بردارانه است و این‌ها ممکن نمی‌شوند مگر از طریق شکل‌های صنفی و حزبی شرکت در مبارزات انتخاباتی و راه‌یافتن به مجلس. برای روشن تر شدن مطلب بد نیست یکی از پدیده‌های جهان توسعه‌یافته را یعنی جهانی که از سیر طبیعی تاریخ عقب افتاده است، هر چند گذار از روستا به شهر یک شهری پدید می‌آید سرمایه‌داری وابسته است. در واقع ساز و کار غریب‌ماننده و ناهمگون که با دیکتاتوری ارزش‌سالار اداره می‌شود و از منبذ بورژوازی بهره‌ی چنانی نثار، به حکم ناآگاهی، ترس و انفعال اکثریت مردم و به ساقفه‌ی فرهنگی کهن و مطالبات آن، جریان‌هایی را به وجود می‌آورد که با ماهیتی ایستی - استولوری می‌رسائی پیامبرانه و قهرمانانه را بر عهده دارند. این جریان‌ها، حتا لائیک‌ترین آن‌ها مجموعه‌هایی ایستی‌اند که در فرهنگی عشیره‌ی سرلند می‌کنند حال که جهان به سوی تماشای سرمایه‌داریه در حرکت است که وسیع‌ترین و عمیق‌ترین دموکراسی‌های بورژوازی از مختصات لائیک و ساختاری آن است. طبیعی است که در مسیر تکاملی خود مفاهیض مثل انقلاب و رادیکالیسم را بی‌اعتبار کند، و طبیعی است که حقانیت درکی آن‌گونه از رادیکالیسم را به اثبات رساند، تندروی ناشی از بدفهمی و درکی عقیم از واقعیت است که فروروی احساساتی را موجب می‌شود، و چه بسا ناشی از بی‌دانشی و گرایش‌های ایستی و قومی بسیار کهنی باشد که دست یافتن به اقتداری پرمسالارانه را مد نظر دارند. در صورتی تاریخی است که بسیاری از مؤمنان آرمان‌گرا نیز دانسته‌اند که هیچ ساختاری با افق انقلابی تعبیری ماهوی نمی‌کند و اگر جز این بود، گویا، تیکارگرگه و ... به مصالحه تن نمی‌دادند و امروز چه‌گوارا قدیسین از یاد رفته و گاسترو استولوری می‌زوی و مورد احترام نبود پس هرچه دوران جدید به جلو می‌رود و هر چه نظم نوین متشکل تر می‌شود، ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری بیش‌تر فرو می‌ریزند و انسانی متمیز تر شکل می‌گیرد که شیوه‌های زیست و مواجهه‌ی ملنی را بهتر درک می‌کند.

درست است که در این مرحله از گذار ترکیباتی اصطلاحات، مثل جهان سوم، دیکتاتوری ارتش‌سالار، استعمار، مبارزه‌ی مسلحانه، انقلاب و ... بسیار کهن‌تر و بی‌رغبت شده‌اند اما از آن‌جا که هنوز مولفاتی مثل شارت ذخایر نفتی، تجارت اسلحه و ... موضوعیت دارند و طبعاً با شیوه‌های امپریالیستی هماتند تهاجم نظامی، ایجاد کانن‌های بحران و درگیری و فرهنگی‌سازی بر گونه‌ی تحریم اقتصادی و انرژی سیاسی تحقق می‌یابد، این گفته‌ی مگداف که: «لاگرس کسی می‌خواهد وضعیت کنونی را بفهمد، استعداست که از مفهوم وازهی امپریالیسم به عنوان یک وسیله‌ی اکتشاف تبیین صرف نظر کند»^(۱) نکتی مستحده و قابل قبول است. و به هیچ روی نافی و ناقض تحلیل و تفسیری که از روند فعلی سرمایه‌داری و وضعیت کنونی جهان به دست آمد نیست؛ چرا که جهان هنوز سرخ‌های گذار را از سر می‌گذراند و این اسباب و عناصر و مفاهیض سرمایه‌داری امپریالیستی تا پایان این مرحله فرصت هست.

نظم نوین و موقعیت ما

پاسخ به توقی بی‌جا:

دبیرم که چرا و چگونه به مرحله‌ی از سرمایه‌داری تولیدگر، با سرمایه‌داری صنعتی وارد شد؛ باید و دانستیم تروت‌های ملی، ناشی و توانایی‌های فنی و جغرافیایی اقتصادی - سیاسی (ژئوپولیتیک) جایمان را مشخص کردند تا ناکتت نمادند در این جبهه‌یایی علاوه بر مقتضیات جهانی، ملزومات دیگری از جمله آمالگی پذیرندگی ما نیز مؤثر بودند به عبارتی، مردمی سرخ‌سودار از تسروت ملنی قابل توجه، تجارب و تخصص‌های قابل قبول، پیش‌زمینه‌ی فرهنگی نسبتاً مساعد با به دوره‌ی جدیدی از حیات تاربخ خود گذارنده‌اند که بنا بر مقتضیات روند تازه‌ی سرمایه‌داری جهانی و مطالبات آن، در کشتی ساختند و رو به کمال به نام نظم نوین به مناهمی ملنی نهاد است. طبیعی است مردمی که تاریخین چند هزارساله دارند به خصوص آرمان‌گرایان جوان و تنگ‌حوصلی آن مردم، این مرتبه را دون شان، و یا ساحصل ترند. جهان خواریان بلندآند اما باید به یاد داشت که سرمایه‌داری خود باقیه سال پیش، همزمان با برپایی کارگاه‌های کوچک و طبعاً به موازات رشد ابزار تولید و نیروهای ملنی شکل گرفت، لذا نباید توقع بود آن‌جا دیکران موش فرارده‌ی طولانی و با مشقت به دست آوردند، یک‌بش و یک‌جا کسب کرد. گذشته از آن که خصلت سودجویانه و سودگرانه‌ی سرمایه‌داری چنین اجازیدی نمی‌دهد، ما هم هنوز نه تنها ابزار درک و درونی‌کردن و به کار گرفتن علوم پیش‌رفته‌ی مثل فیزیک کوانتوم یا مهندسی ژنتیک اساسی لازم را نداریم، بلکه برای فهم و خودی‌کردن و به کار بستن بسیاری از قوانین که ملزوم مدیریت سرمایه‌داری‌اند، مستعد نیستیم. به هر تقدیر منزوت تاریخ ما این‌ها بود است که در پایان قرن بیستم به نورانی از تاریخ با یک‌نظریم که دگرگانی دست

مشارکت فعال مردمی آگاه مقهور نیست و آگاه‌های

کم دو قرن پیش از آن ملی گردید. در این مورد نه ما
تقصیر داریم نه آن دیگران. اگر قرار است کسی یا
چیزی را مقصر بدانیم، پیش از هر کسی و هر چیز
چهره‌افشای اقتصادی - سیاسی و ضرورت‌های تاریخی در
خود سرزنش‌اند.

سرمایه‌داری ما تا گاست از وابستگی:

به نظر می‌رسد در دوران سوسیالیسم سرمایه‌داری
تجاری به آن گرفت که به تولید گرایش داشته و طبعاً
واجد آگاهی ملی (ناسیونالیسمی) بود که از مؤلفه‌ها و
مشخصه‌های مرحله‌ای از سرمایه‌داری تلقی می‌گردد. اما
عوامل دوش و بی‌دوش بسیاری از جنبه‌های بایرجا و
تیرموند ساختار بورژوازی و رسوبات فرهنگ تیره‌ریزی
ماقبل آن و تحقیقات بازرشانی گسترش خواهد
استعاره‌های مثل امپراتوری‌های عثمانی و بریتانیا
فرصت نماندند که این نوبت به طور طبیعی رشد کند و
ساختارهای پیشین را در هم بشکند. لذا سرمایه‌داری ما
تا پیش از انقلاب سه مرحله بازر و از سر گذرانده و بالات
و گرایش برای اسلام‌گرایی در عصر سوسیالیسم
نویزایی و خیزش برای کسب سووری (هژمونی) در زمان
فاجاریه، و جوشی و تلاشی برای مائین و تجدید قوا در
عصر پهلوی. اگرچه این ساختار تولید در تمامی
مراحل یادشده با ساختار کهنه و مکتور زمین‌داری که
توسط بقایای ساخت تیره‌ریزی و بدوی‌ترین فرهنگها
حمایت می‌شده درگیر بود اما خواه ناخواه واجد و موجد
فرهنگ سرمایه‌دانه و خودی بود که بی‌اعتنایی به آن
ناشی از فقدان تاریخی‌نگری و نبود ترفی و بی‌اعتنایی از
سرمایه‌داری صنعتی است.

برداشتن به دلایل پیدایی و مستغری و عملکرد
قشر بورژوازی فئودالی که عناصر آن عمدتاً از
شاهزادگان، بزرگاران، و با دست‌پوشندگان ایشان بودند
مجال دیگری و عرصه‌ی فراخ‌تر می‌طلبید اما بیان این
نظر ضروری است که آن آگاهی ملی منتسب به
سرمایه‌داری تولیدخواه و متأثر از دست‌آورد‌های
سرمایه‌داری جهانی که به بعضی سیاست‌کناری‌های
شاهان صفوی، امالات ملاصدرا، اندلسات شیخ
بهایی، شمر صائب، نقاشی عباسی و خط میرعماد
رخ نمود در موضع‌گیری و عملکرد سیاسی کسانی چون
عباس میرزا، قانلموقام، امیرکبیر، مدرس، و
مصطفی قزوینی یافته. شکست، کشتار، و نماندگرن این
عناصر ملی نشان می‌دهد که پیش از تعامل خارجی
وجود ساختارهای پیش‌سرمایه‌داری و فرهنگ منتسب بر
آن‌ها، و رسوبات فرهنگی دیرین در شکل‌گیری جامعه‌ی
ما به مثابه‌ی ساختاری جهان سومی مؤثر بوده‌اند. و
انقلاب مشروطیت، انقلابی زودرس و شتاب‌زده بود که
پیش‌تر متأثر از مسیر سرمایه‌داری جهانی، ماسدالات
سیاسی و انقلابات بورژوازموکراتیک اروپایی، به ویژه
انقلاب گری فرانسه صورت پذیرفته. و گر نه سرمایه‌داری
ما به هیچ‌طور طبیعی و توسعه‌ی منطقی و منعت از
ضرورت‌ها و مطالباتی واقعی و درون‌زا، در دوره‌ی
پهلوی‌ها به توسعه‌ی دیکته شده از جانب قدرت‌های
استعماری گردن نمی‌نهاد.

توسعه‌ی دوران وابستگی، توسعه‌ی از بالا و

جاهلانه است که طبعاً مردم در طراحی و اجرایی آن
نقش ندارند. صنعت این دوران، صنعتی بی‌رشد، دست
چند، و بعضاً غیر ضروری است که صرفاً برای قریب
مردم، حفظ منافع استعمارگران، موجه جنبه‌اندن حکومت
دست‌نشانده و ارضاء غرور بی‌جای دیکتاتور بلامانع
طرح می‌شود. این دوران، یعنی دوران وابستگی،
برخاسته از روند امپریالیسم سرمایه‌داری است که
جهان سوم را به منبع مواد اولیه‌ی خان، نیروی کار
ارزان و بازار مصرف مصل می‌کند. لذا نهادها و فرهنگ
برآمده از این شیوه‌ی تولید (مونتان) همانند زیرساخت
خودالقایی و نامانند این سرمایه‌داری صنعتی و
تولیدگر است که با انقلاب بورژوازموکراتیک
مشترک عموم را در تولید و توزیع و مصرف و نهایتاً در
ساختن جامعه‌ی مدنی و اداری آن ممکن می‌کند.
بنابراین احداث و ایجاد کارخانه‌ها و تأسیساتی مثل
ذوب‌آهن، مسافهان، مس سرچشمه، پتروشیمی
آبادان، و هم نهادهای مثل سازمان پیکار با
بی‌سوادی، بیمه و خدمات اجتماعی و درمانی
در عصر پهلوی دوم، تلاطم اصلاحات و وطن‌پرستی،
بسیاست‌نگاری رضاخانی‌اند که ضمن تأمین منابع
قدرت‌های استعماری در پی احیای عظمت و مجد گذشته
است. نه منعت از مقتضیات سرمایه‌داری تولیدگر و
آگاهی ملی (ناسیونالیسم) بورژوازی، در واقع آن
کارخانه‌ها و تأسیسات و نهادها نمودهای توسعه‌ی
فرمایشی و نمایشی بودند که می‌نوان آن را توسعه
القایی نامید.

باید توجه داشت که آن زمان کار و ساز جهان
صنعتی بر دانش اتوموبیل و الکترونیک استوار بود.
پس جهان توسعه‌یافته تاگزیر از تولید و توزیع کارآگاهی
بود که نمی‌توانست تولید و توزیع آن‌ها را بر عهده‌ی
تأمین‌کنندگان مواد اولیه و مصرف‌کنندگان آن کارآگاه
بگذارد. لذا تغییر شیوه‌ی تولید جهان اول و ضرورت تولید
و توزیع علمی از یک طرف و مقدمات توسعه‌ی جامعه‌ی
جهان سوم از طرف دیگر، امکان تیرش شیوه‌ی تولید و
طبعاً تمیز برای کشورهای جنوبی را در ساختاری جدید و
جهانی فراهم آوردند. به همین لحاظ ربع قرن اخیر روزگار
سقوط دیکتاتورهای دست‌نشانده‌ی مثل پهلوی دوم،
هابلاس لاسی، پینوشه و... بود. و هنوز این انتظار به
جاست که بقیه‌ی ساختارهای جهان سومی فرو بریزند
و حتی به پهای استعماری تهریزی و تمام‌عیار و پنهانی در
قطنی بزرگ.

باری، آن سرمایه‌داری که میل به تولید داشت
طبعاً واجد آگاهی ملی بود. در دوران فاجاریه برای کسب
سووری به انقلاب بورژوازموکراتیک مشروطه دست
زد و بعداً از کسب به استعمار کار پیتالیستی بریتانیای
متحدیه و پس از آن به استعمار امپریالیستی ایالات
متحده‌ی آمریکا کردن نهاد و سرانجام در کنار
سرمایه‌داری صرفاً تجاری‌یی که به اقتضای
خاستگاهش به سنت‌های ایلی و قومی می‌نایزد و
سرمایه‌داری وابسته‌یی که به موجب رستگارش به
مدرسیس بریده‌ساخت می‌گردد، با تکیه بر امراثات و
حقایق خود برای بقا و تجدید قوا می‌چنگید. فراموش
نشود که سرمایه‌داری صرفاً تجاری (استی) و

سرمایه‌داری وابسته هیچ‌کدام با مدنیت بورژوازی به
مفهوم اخس آن، و طبعاً با ملت و حاکمیت ملی الفتی
نمانندند. اگرچه همواره بر سر سووری در سبزه بودند و آن
فرهنگی ارتجاعی و پوسیده و این فرهنگ‌های بی‌ریشه و
فرشته را به رخ می‌کشید.

سرمایه‌داری وابسته موجد ساختارهای نامتجانس
و نامتعادل است که عمدتاً سلسله‌ای از دوران‌های
گونگون تاریخی‌اند و طبعاً حامل فرهنگ‌های نامازگار
و متعارض که صدها بی‌رواندارد می‌نوان گفت میان
بقایای شیوه‌ی تولید کشاورزی و دامداری سنتی و
شیوه‌ی تولید صنعتی وابسته (صنعت مونتان) با
دیکتاتوری ارتش‌سالار دست‌نشانده و استیلا پنهان
بیگانه تعاملی نامتوازن، بورژوازی است که مخفین ساختاری
جهان سومی است. لذا در کشورهای جهان سوم
شملت‌هایی به وجود آمدند که بخش عظیمی از میراث
فرهنگی بردار را با خود حمل می‌کردند. این به معنای
نشی هم‌هی پافاه و دست‌اندره‌ای تاریخی -
فرهنگی‌یی که از مؤلفه‌های آگاهی ملی (ناسیونالیسم) و
طبعاً از مشخصه‌های بورژوازی صنعتی (ملی‌تبت) است.
بلکه به مفهوم افکار آن بخش مخرب و بازنارنده‌ی
میراث فرهنگی است که در تشکل ساختارهای
وابس‌مانده مؤثر است. در واقع نباید جهل، تمسبه‌ی امیال
سلطه‌گرانه و - مردمی را که مستغنی برمالار را تحس
اقتدار خود می‌دانند، در پناه او احساس امنیت می‌کند. یا
این که تقدیس و ستایش جنایی از تعالیم ایسی و
عادت اعتاد و اعتماد به خود در آن‌هاست. در پیدایی و
پایایی استمداد یا دیکتاتوری نادیده گرفته. (۱۳)
یا این‌همه همان ساختار ناهمگون و ناماز واجد
شبه‌مدنی است که زمینه‌های رشد و توسعه‌ی بعدی و
واقعی را فراهم می‌آورد. به همین لحاظ آن گروه که در
تعلم و آرزوی توسعه‌ی علمی، کارهای انجام شده در
دوران وابستگی را نادیده نمی‌گیرند، نه مرتجع‌اند و نه
خودکار. طرز برخورد و تلقی آن‌ها فقط به این معناست
که سرمایه‌داری وابسته نیز به میزان سهمی که در تشکل
ساختاری جهان سومی داشته، از آن‌جا که حامل بخشی
از مدنیت بورژوازی بود، در فراهم آوردن پیش‌زمینه‌های
توسعه‌ی امروزی مشارکت داشته است.

بودها و نمودها:

به حکم ضرورت و بر خلاف همه‌ی اختلاف نظرها و
تنوع سلیقه‌ها در این برهه از تاریخ هر دولتی ناچار از
برداشتن به توسعه‌ی است که با امکانات و مقدرات ما و
مطالبات نظم نوین و تولید و توزیع علمی به انجام
می‌رسد تأمین انرژی، کشف و استخراج معادن و منابع
جدید، تأمین‌کردن کشاورزی احداث کارخانه‌ها و
تأسیسات ذوب و تصفیه و تبدیل و نگهداری، گسترش و
مکانیزه کردن امکانات تخلیه و بارگیری و حمل و هم‌هی
امور دیگری که به صنایع مادر و صنایع جنبی آن‌ها
مربوط‌اند در ضمن این مرحله از توسعه که در راستای
شکل‌گیری نظم نوین و تولید و توزیع علمی انجام
می‌شود لزوماً باید گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و رسان
همزمان و همدار است. و به اقتضای همین روند است
تأکید بر ایجاد و گسترش نهادهای علمی - تحقیقاتی و

آموزش و پرورش که نیروی متخصص و کارآمد مورد نیاز را فراهم می‌آورند. اگرچه در این سرفرازها، میل به استقلال، شدت نیازها، کمبود امکانات، ساده‌گیری و آسان‌طبعی هم قسم مردمی که به ضرورت فعال شدند، و هم بی‌اطلاعی آنان از ارزش علم و تأثیر آن بر ساختن جامعه‌ی مطلوبه، کیفیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اما به واسطه‌ی کنار و سازی سرمایه‌دارانه، انتظارات بازارهای داخلی و خارجی، رقابت‌های همگنان در عرصه‌ی تولید و توزیع علمی برای احراز مرتبه‌ی بالاتر، و هم به خاطر مشارکت و نظارت اجتناب‌ناپذیر نهادهای مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که در حال حاضر در برنامه‌ریزی و کارگزارانی عالی‌رتبه‌ی نظم نوین توانمند، کیفی‌شدن همه‌جانبه و برای افزایش، آموزش همگانی، تأمین اجتماعی، خدمات درمانی، و ایجاد و گسترش امکانات پرورشی و تفریحی و ... همه و همه در رسانی اشکال ساختاری جدید معنا می‌بخشند که بر تولید انبوه و تکثیر، و لاجرم بر مشارکت آحاد مردم در امر تولید و مصرف استوار است.

موتاز سخنگویان، تولید بعضی از نروان‌ها که فقط باسختی نیازهای داخلی را در استفاده از رایانه‌ها نیاید ما را دچار این توهم کند که با جهان فرد صنعتی در تولید و توزیع علمی و در شیوه‌ی تولید جدید هم‌طرازیم. میزان معنا تولیدی ما از این ابزارها به قیاس با بدیه‌ی آوردنگان و پروردنگان آن‌ها فقط در حدی است که حرکت روند توسعه‌ی ما، و در نهایت حرکت روند یکپارچه شدن جهان را شتاب می‌دهد. اگرچه در این مرحله از شکل‌گیری نظم نوین، یعنی مرحله‌ی گذار، رقابت‌های قطب‌های سرمایه‌داری و اقتصادات روند شکل نظامی یکپارچه مثل مصرف کالایی به اسم اطلاعات و گرفتن زیر پوشش شبکه‌ی سراسری اطلاعات‌رسانی و انتظامی و امنیتی از بسیاری جهات جهان مستقیم جهان فرا صنعتی را همساز خواهند کرد، اما برای مثال، شنن به نسبت مؤثر از ساز و کار یکپارچه‌ی جهانی چاره‌ی نیامی جز عبور از مراحلی که ما را برای این مشارکت آماده می‌کنند، پس اگر بی‌آن که عوامل بازارانده را فراموش کنیم، پذیریم که به سوی صنعتی‌شدن در حرکتیم، و به همین دلیل روز به روز بر تعداد سدها، نیروگاه‌ها، معادن مکانیزه، راه‌آسیات قوی و تصفیه‌ی کارخانه‌های تبدیلی، راه‌آسیای تجاری و ... اضافه می‌شود، و به موارات احداث و ایجاد این‌ها بر تعداد نهادهای تجاری، آموزشی، خدماتی و ... مان افزوده می‌گردد، باید قبول کنیم که از بابت غفلت‌های فرهنگی نیز به عصر خرگروانی وارد شدیم؛ یعنی افغان کنیم که در دلیل تحولی بنیادین در شیوه‌ی تولید نظوری اساسی در جهان جمع جامعه، و در نتیجه در حوزه‌ی فرهنگ ارتباط‌ناپذیر است که باقی خروروی و مدنی سرمایه‌دارانه است.

در همه جای جهان خروروی با بررسی و تدوین گذشته آغاز شده است. بررسی و تدوین گذشته مستلزم بازنگری، نقد و بازآفرینی است که همه‌ی حوزه‌های فرهنگی را شامل می‌شود. این کار یعنی بیاپاش و ویرایش گذشته و تعریف، نقد و مطلق‌سازی پیشین به

قصد فراهم آوردن توفه‌ی متراکم و سودمند برای رفتن به آینده
گویا در حال حاضر نزدیک به سیصد فرهنگنامه و لغتنامه در نیمه و پایان راهند^(۱۳)؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ترجمه‌ی فارسی، دایرةالمعارف ایرانیکا، دایرةالمعارف تشیع و واژه‌نامه‌های علمی، فنی و تخصصی بسیاری که به اقتضای رشد صنعت و مطالبات جامعه‌ی رو به جلو، پاسختگی نیازهای امروز و فردا خواهند بود.

یکی دیگر از نمودهای این بازنگری و تدوین، تصحیح و تنقیح و تفسیر مجدد متون فلسفی، دینی، تاریخی، عرفانی، ادبی و امثال این‌ها است که گزارش نسبتاً تازه‌تری از گذشته‌اند گردآوری و چاپ نفیس آثار فلاسفه متفکران و علمای مثل پورعلی، فخررایی، یوریمان، قاری، غزالی، و نقد و تفسیر آراء و تأملات آنان نیز جلوه‌ی دیگری از این بازنگری و تدوین است. نقد و انتشار مجموعه آثار معاصران مثل دکتر شریعتی و آل احمد، نشر سفرنامه‌ها؛ زندگی‌نامه‌ها، خاطرات‌نامه‌ها؛ وقایع‌نامه‌ها؛ نامه‌ها و مساجدها و گفت و گوها نیز که عمدتاً تاریخ معاصر را باز می‌تاباند، تجلی دیگری از این ضرورت تاریخی است. در همین منوال است تجدید چاپ نثریات و روزنامه‌ی مثل کافه اخبار ایران، دولت عمیق، و توح افغانی، صور اسرافیل و ...

باید توجه داشت به خاطر هم‌اندازی‌های این دوران با دوران دایرةالمعارف نوسانی مثل والا میر و مدیرو که بر حساسی‌های زیر ساختن استوارند نباید به دنبال مشابهت‌هایی کاملاً همانند و تاریخی بود چون ساختار جهان سومی که ریشه در شیوه‌ی تولید آسیایی دارد و لاجرم از مولفه‌های فرهنگی مثل شیخوخت متأثر است، و هم دچار امتزاج و اختلاط فرهنگی ناشی از استیلا، اقوام بگانه و در آمیختگی با آن‌ها است. وضعیت تازه و بخصوصی را ایجاد می‌کند که ضمن مشابهت‌های با رویدادهای بزرگ جهانی، از جمله با خرگروانی، انقلاب کبیر فرانسه، ویژگی‌های تجربه ناشدیدی دارد که در نوع خود بی‌نظیراند و طبعاً بدون

● دورانی است که شاعری مثل آتشی سخت می‌گوشد که زامه را از دست نهد و مستدینی چون مستون امینی، محمد حقیقی، منصور لوجی و اورنگ خضرائی که دست کم ربع قرن به شعر می‌زورن مشغول بودند، به شعر متور و می‌آورند.

● انسان ستمن صنعتی، تولیدگر و مصرف‌کننده‌ی آثار رنگارنگ و مستوعی است که از زندگی امروز ما می‌سازد و لاجرم با زبانی مردمی شکل می‌پذیرد.
● پند شعر نو نیز نتوانست اسباب و لوازم شعر کهن را به کلی دگرگون کند تا منابع و بدایع او ادامه‌ی بی‌چون و چرای صنایع و بدایع شعر کلاسیک نباشند.

آن‌ها شکل آگاهی ملی (انسان‌والی‌اسیری) که مستقیم استقلال و از مولفه‌های سرمایه‌داری ملی است. مقدر نیست گم‌شدن از این، از آن‌جا که همه‌جوره جهان جمعوعه‌ی انسانواره بوده است و ما نیز در ارتباطی اجباری در دستاوردهای بشری هرچند بوده‌ایم. مقدر و ضروری نیست که بسیاری از تجارب و کوشش‌های پیشین بشریت را تکرار کنیم. امروزه همه‌ی متفکران و مفسران جهان، حتی روشنفکران عقب‌مانده‌ترین مناطق گیتی، به بین گسترش شکلی اطلاع‌رسانی، نه تنها

گیرنیک، کالیبه، نیوتن و اینشتین را می‌شناسند بلکه کامیاب با آراء دکارت، کانت، هگل، مارکس و هایدگر نیز آشنا هستند این درست است که هر مرحله، تاریخ پدیدمی خاصی را پدیدار می‌کند اما و امثال ما که به ضرورت سیری گسته و پر فراز و نشیب را از سر گذرانده‌ایم، پهباشی از نه‌ی تجارب و دستاوردهای بشری مطلع و برخوردار شدیم؛ طرزه‌ای که به اقتضای مرحله‌ی تازه‌ی سرمایه‌داری و مطالبات نظم نوین و توانی جهانی، بسیاری از علوم و اطلاعاتی را که پیش از این از ما دریغ می‌باشند، با شتاب در دسترس‌مان قرار می‌دهند تا هر چه زودتر برای ایفای نقش تازه‌ی خود آماده شویم. بنابراین دیگر ضروری و میسر نیست که در گوشه‌ی از جهان دکارت و کانتی پنهان شویم و یا کسانی روح‌الطوسین و فراراهد اجتماعی را بنویسند. شاید مهم‌ترین مولفه‌ی ما در این برهه‌ی تاریخی، بررسی، گریش، خودی کردن و به کار گرفتن دستاوردهای ارزشمند بشری باشد که مستقیم استقلال و موجد ضروری خواهد بود. هم‌چنین موجب ارتقاء مری می‌ماند در نظم نوین؛ یعنی همان کاری که به روزگاری دیگر امثال قاری یا یونانی‌ت کردند.

تالیف و تکمیل تاریخ‌های ادواری و موضوعی، آنتولوژی‌ها و زندگی‌نامه‌ها نیز صورتی دیگر از همان بازنگری و تدوین‌اند. تاریخ بیست‌ساله‌ی حسن مکی، تاریخ تهناسب و پنج ساله‌ی غلام‌رضا نجفی، تهران قدیم و شعر شعری، شعر نو از آغاز تا امروز محمد حقیقی، طلا در مس رضا پسرانی، از صبا تا نیامی یحیی آریز پور، صده سال داستان‌نویسی در ایران حسن عابدینی و ... هر یک به نوعی تصویرگر و مفسر رویدادهای سیاسی و فرهنگی معاصرند و از همین گونه‌اند کتاب‌هایی که درباره‌ی زندگی و آثار خطاطان، نقاشان، موسیقیدانان و نویسندگان نامدار نوشته‌اند. گردآوری، چاپ و نشر مجموعه‌های از آثار خطاطان و نقاشان بزرگ قدیم و جدید و هم نشر گونه‌هایی از عکس‌ها، به ویژه عکس‌های تاریخی نیز در همین راستا صورت پذیرفتند.

این بازنگری و تدوین در عرصه‌های دیگری چون سینما نیز رخ نموده است: سربازان که از سربال‌های نسبتاً پر هزینه و طولانی تولیدی‌توی است، بازنگری و بازآفرینی قسنتی از ساربات استقلال‌طلبانه، مردم‌شعبی‌مذهب ماسات هزاررودستان نیز نگاهی هوشمندانه و نقادانه است به تاریخ معاصر. و از همین قیاس‌اند قیامها و سربال‌هایی که بر اساس رویدادهای تاریخی و زندگی شخصیت‌های ملی و سیاسی ساخته

تاریخی و زندگی شخصیت‌های ملی و سیاسی ساخته شده‌اند. طبعی است این آثار که نمره‌ی اولین تلاش‌های دموکراتیکانه بدون نقص، خالی از غرض و حنا فارغ از اعمال سابقه و جهت‌گیری سیاسی نباشند اما در همین این‌ها که عمدتاً حول شخصیت‌هایی مثل ملاصدرا، عباس میرزا، امیرکبیر، میرزا کوچک، مدرس و فرامه آمدند، وجه ضد استبدادی و ضد استعماری که از خصوصیات انقلابات پروروز دموکراتیک است بارز است. در کنار این گروه از آثار سیمایی، آثاری نیز بدیده آمدند که وجه نادرخواهی و مساوات‌طلبی آن‌ها چشمگیر است و هم فیلهایی که به مسائل روز پرداخته‌اند یا شو غریبه‌ی کوچک، یک بار برای همیشه، مفروش، زندگی و دیگر هیچ، زیر درختان زینون، یادگفت سفید و -

موسیقی نیز با همه‌ی موانع فرهنگی از این بازنگری و بازآفرینی دور نمانده است. تیتو یا آن قطعه که بر مریخی بی مردم یا مطلع «محمد نبوی بیسی» برای ارکستر بزرگ تنظیم شده‌اند گویای درد و اندوه همگانی آن که از پرورش اقوام بدوی تا تهاجم صدام ادامه یافته، آثوره شده است. در این آثار، غمی همگانی و تاریخی است. آثاری که بر سروده‌های بزرگان، از جمله بر کاجیاده ای شهیدان مولانا، یا ساربان سعیدی ساخته‌اند، حاصل آن بازآفرینی‌اند که در ادامه همان بازنگری و تدوین ممکن شده است.

در حیطه هنرهای تجسمی نیز از کمال‌السلطان تا کاتوزیان و اسپهبد سیری پر از خوشبختی را طی کرده‌ایم که ما را از نوبی برپشته، و طبعاً از تقلید صرف و صرفت‌بندی بی‌شمار از انقلاب جا کرده است. شاید چشمی بر این اضراب برونزد که بخش قبایل نوجویی از تئوسه‌ی فعلی، و طبعاً قسمت قابل‌اعتباری از این بازنگری و تدوین در دوره گذشته انجام شده است. لذا تکرار می‌کنم که سال و کار جهان سومی مملعه‌یی از روندهای تاریخی گوناگون است. و باز توجه می‌دهم که سرمایه‌داری وابسته نیز حامل و پوچی از مدلیت پرورزی است. بنابراین تلاش‌های سیمایه‌ی کسانی مثل علامه علی‌اکبر دهخدا، دکتر احسان یارشاطر، دکتر غلام حسین مصاحب، دکتر محمد معین، دکتر جعفر شهیدی، دکتر محمد دبیرسیاهی و - در عرصه تدوین و تألیف فرامه محمد و لنتامه بازتاب بخش مدنی سرمایه‌داری وابسته است. و از همین نوع است کوشش‌های موسیقیدانانی مثل مرتضی حنانه، امین‌الله حسین، حشمت سنجر، جواد معروفی و -

توجه داشته باشیم که مادی‌رشدی متفکر و فرهنگ‌توس صاحب‌نظر، فرزند خلق استبدادی چون مصاحب است، و محمدرضا شفیعی کدکنی محقق زنده و بانام او دست پرورده‌ی فروزآفرهاست. کما این‌که بسیاری از صاحب‌نظرانی که هجاکسون در تألیف و تدوین مایه‌الاعراف بزرگ اسلامی و - می‌کوشند، دانش خودشناختان دانشگاهی هستند که در صورت در عصر پهلوی اول بنا شد این همه بازتاب سیری بر گسسته‌اند که تاریخی جهانی نومی را ساخته است. لذا اگر چه‌ای که به‌یافتن آن‌ها را به‌سخره

می‌گیرد متوسل شویید، یعنی ضرورت‌های تاریخی و ساختاری را نادیده بگیرید، ممکن است به این نتیجه برسید که مینوی‌ها و مسجوب‌ها که به حکم خاستگاه و جایگاه اجتماعی‌شان، و هم به واسطه شرایطی که در آن پرورش یافته‌اند و بر مایه‌ی تکرار فرهنگ این مرز و بوم کوشیدند، و حتی کسانی مثل فریوز شیروانلو بسیار مؤثرتر و صمیمت‌تر از ارسن‌گرایان پرشور و رمانتیک بودند، که به دنبال مرگ خویش دیدند بسیار محتمل است که اگر مرحوم احمد زنده می‌بود به واسطه صداقت و جسارت کم‌نظرش از این‌که به صاحبان فضل و فرامه آوردگان زنده‌مانی رشد و توسعه‌ی امروزی بر مریخی کرده است، خوش‌نویس (۱۵)

نوزایی، اصلاح‌طلبی، خردگویی:

این‌که اولین و هایدی تانفر خاستگاه تمدن جدید را ایالات متحده آمریکا می‌دانند و سوری نظم نوین را با آن کشور، و این که آنان تاریخ را توالی امواج بیایی تغییر و تحول دانسته‌اند و شیوه تجزیه و تحلیل موجی را روش نو و ابتدایی، نباید ما را به ورطه‌یی بی‌بازده که خود را از تحلیل و نظریه‌های خوشنما‌های زمان که عمدتاً ناظر بر تفسیر شیوه تولد و نمانت‌اند محروم کند. با نرس از پرداختن به نوزایی، اصلاح‌طلبی و خردگویی ملازم با دورشی که بخشی از آن را از سر گرفته‌اند. آگاهی از دیدگاه آن‌ها را لازم می‌دانیم:

توح بشر تاکنون در موج عظیم تحول را از سر گرفته‌اند که هر یک به میزان وسیعی فرهنگ‌ها یا تمدن‌های پیشین را حو کرده و شیوه‌هایی از زندگی را که در نظر پیشینیان محال می‌نمود، جایگزین آن کرده است. تحقق تخصصی موج تحول - یعنی انقلاب کشاورزی - هزاران سال طول کشید. ولی موج دوم - یعنی ظهور تمدن صنعتی - فقط سیصد سال به طول انجامید. امروز تاریخ از این سه سیم جداگانه است و هر یک با یک نوع موج سوم، طی چند دهه تاریخ را در توره و به کمال برسد. (۱۶)

موج سوم، گرچه چندان شناخته نبود، در سراسر جهان به خروش درآمد و می‌سرفت [سرود] آن چه را در سر راه خود می‌یابد و مگر کند. بنابراین بسیاری از کشورها آثار هر دو و حتا هر سه موج دگرگونی را که با سرعت‌های متفاوت در حرکتند و نیروهای متفاوتی آن‌ها را پیش می‌رانند، به طور همزمان احساس می‌کنند. (۱۷)

به همان من، ما نیز جزو آن مردمان هستیم که دو مرحله‌ی تاریخی و به تعبیر تاخفرا دو موج را همزمان از سر می‌گذرانیم: صنعتی‌شدن و جهانی‌شدن. در این دلیل، و به دلیل شتاب بی‌ان‌عصر میکروها و اطلاعات، ناگزیریم دو تغییر بنیادی و ملازم یکدیگر را در فرصت کوتاه و متراکم درک و درونی کنیم: تحول وطنی و تغییر جهانی را که هر دو با تغییر شیوه تولد و نهایت دراستی شکل‌تکم نظم نوین جهانی‌الزاسی شده‌اند. پس نه سرگیجه‌مان قریب‌ترین است و نه سراسیمگی‌مان به عازت، به حکم ضرورت‌های

تاریخی و اجتناب‌ناپذیر یا درآمیختگی دو دوران پررهوره شدنیام که هر یک مقتضیات و مطالبات خاص خود را دارد. لذا تعجب‌آور نیست اگر از سبب جوان‌تمام دوران‌های صفویه، قاجاریه و پهلوی تحولات‌های همزمان به انجام می‌رسیم.

اگر اشتباه نکنم، برای اولین بار زنده یاد احسان طبری در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی خود از انقلاب ۱۳۵۷ با عنوان رسانس اسلامی یاد کرد اما در ضمن به این نکته نقد دینی و اصلاح‌طلبی اسلامی مدنیت‌پیشی در عصر از پاکستان بروز کرده و کسانی مثل شیخ محمد عبده، علامه اقبال لا‌موری و - شیروان و رهبران آن بودند. انقلاب اسلامی نقد و نوآوری تفکر کرمی که در دوران مشروطیت ناتمام مانده بود دنبال شد، و ویژگی سیاسی و مبارزاتی آن در راستای دموکراتیزه‌شدن گیتی به جهان اسلام تسری یافت. می‌توان گفت انقلاب مشروطیت که به لایزال یادشده صفحه‌ی اروپایی گرفت و به همین دلیل با شکست مواجه شد فرصت نداد که تفکری دینی و شریعت‌پرورانه از آن، که در جهان جمع و فرهنگ مردم مس عین است و لاجرم از مؤلفه‌های آگاهی ملی ماست، در برخورد با واقعیات و مسائل و مقتضیات و مطالبات روزی سرمایه‌داریه نقد و بازآفرینی شود. در واقع آنان که شیخ فضل‌الله را در بار کردند از این مصلحت‌اند که هیچ اندیشه و نگرشی با اهدم صاحبان و مصلحت‌اند آن معدوم نخواهد شد، هر چند طرز فکری جز در ازومنی تاریخی و تصحیح و تسبیح نخواهد گشت. بنابراین اگر با توجه به دستاوردهای سرمایه‌داری ملی و آثار سرمایه‌داری جهانی که ما را از بسیار تجارب بی‌نیز کرده است، دنبال‌گرته‌هایی دقیق از لوتر، کالون و - ناسانیه، موج‌خواهی است که تفکر دینی ما نیز در راستای آن بازنگری و تدوین و بازآفرینی قرار گرفته است و نمانت آن نه فقط در کسانی چون دکتر سروش بلکه در روحانیون متنوع و مساهلی متجلی است که اندک هم نیستند این‌که امروز عدیمی از روحانیون منکر فقیهین تکامل طبیعی و تاریخی نیستند یا پاره‌یی از آنان به علم، فلسفه، و حتا هنر رو آوردند. نه اعتقادی است و نه انکار کفری، شاید در این‌جا مروری بر تحول مسیحیت ما را از تبیین و توضیحی طولانی بی‌نیاز کند. در قرن سیزده میلادی، آگوستیناس قدیس با توسل به فلسفه ارسطویی و هندسه اقلیدسی کوشید که مسألی کاتولیسم را عقلانی و موجه کند تا بلکه از این رهگذر انضباطی و نوزایی کلمیای مقتدر و دربار تئوسه را که مظاهر آن بودند، از خطر نابودی برهاند. حدود سیصد سال بعد روحانیون مثل لوتر که از طبقه متوسط و تازه به میدان آمده برخاستند یا تفسیر به رأی خود از انجیل تلقی از مسیحیت را فردی و در نتیجه بدنامی را به اموی بسیار شخص مبدل ساختند. ولی با توجه به تعاریف تفرد تکثر و تمدن صنعتی نمانت دچار این سوی فهم شد که لوتر و هنگامش نمانت‌نگار (آگوستیناس) -

جهان سرمایه‌داری بودند. لوتر که مشهورترین اصلاح‌طلبان آن دوران است، واضع شریعتی است که عدول از باید و تابنده‌ی آن را از ترداد تلقی می‌کرد. او نه

تسها با اضرابیت زمین‌داری، بلکه با شخص سرمایه‌داری نیز عدا داشته. آراء و عقاید دانشمندان صاحب‌فطرت مثل فرورم دربارهٔ نفی اصلاح طلبی و شخصیت‌یوتر مبین واقعه‌های مکتوب است.^(۱۸) از این مرور کوتاه جریان اصلاح‌طلبی که از بطن سرمایه‌داری جوشید، این نتیجه نیز عاید می‌شود که اگر روحانیون را مثل آموزگاران، اساتید یا فقط اعضاء یک صف بدانیم به طیفه یا کاسته آن وقت با توجه به خاستگاه و جایگاه اجتماعی و شرایط رشد و تکامل هر یک از ایشان، جانپزایی و موضوعی‌گری طبقاتی - سیاسی آنان را نیز امری طبیعی و قابل فهم خواهیم یافت و خواهیم پذیرفت که یکایک آنان به منابه‌ی فردی از افراد جامعه متأثر از حرکت تاریخ و لاجرم تحول‌پذیرند. حال با استناد به این که دین و مذهب از سؤلفه‌های مؤثر در فرهنگ‌اند و فرهنگ خود از مولفه‌های اساسی آگاهی ملی (ناسیونالیسم) است، و هم با استناد به این که ناسیونالیسم پدیده‌ی سرمایه‌داری تولیدگر است، نتیجه می‌گیریم که خردورزی ما از عصر صفویه آغاز شد و به همین دلیل پس از قریب به هزار سال تأمل فلسفی به عرصه‌ی نسین اسلامی راه یافت و روحانی متفکری چون صدرالمتألهین را پدید آورد و باز نتیجه می‌گیریم که اگر آن سرمایه‌طلبان تولیدخواه و دنیا‌پسری طبیعی می‌داشتند، امروز این قدر از فقر اندیشه و تعطیل خرد در مضمیقه نژادپریم و طعناً در تألیف و تدوین فرهنگ جهان معاصر سهم داشتیم.

حدود این مقاله اجازه نمی‌دهد که حتی دلایل گرایش بسیاری از روشنفکران وطن‌دوست را به غرب بشماریم. اما این مجال هست که بگوییم: می‌توانیم طالبویا و حتی تقی‌زاده را صاحب فکر دانست. اما هیچ‌یک از ایشان و همگانشان مشر اندیشه‌ی نو و خودی نبودند. این به معنای انکار آرمان‌گرایی، بهبودخواهی و تلاش‌های ارزشمند روشنفکرانی مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده، گلشن محمدتقی پسیان و میرزا ملکم که در انتقال دانش و فرهنگ به ایران غریب بسیار مؤثر بودند، نیست. بلکه به معنای ابراز زانف از سرنوشتی تاریخی است که در توالی آن کار بزرگانی چون محمدعلی فروری، حمید هنایت، محمود مورین، اسماعیل خوبی و... در ترجمه و تدریس و تبلیغ آثار فلاسفه و متفکران غرب خلاصه شد. در ادامه‌ی همین سرنوشت بود که عدده‌ی مستعمرتی عناصر اجتماعی ما، مثل دکتر احمد فروردی تا پایان عمر در تردید ماندند و یا به نظر به نظر به‌بدارانی منحل شدند که از پیشوایانی چون سارتر پیروی می‌کردند.

مرحوم آق‌احمد نمونه‌ی بارزی از این نظر به‌بداران بود. او صاحب‌فلسفی باهوش و مستهذب بود که از دل عصر وابستگی سر به آورد. آرمان‌گرای او مثل اکثر آرمان‌گرایان‌های جهان سومی، بر دانش زرفه و طمأنه بر نگاه عمیق استوار بود. به همین خاطر غریزگی وی که مبتنی بر نگرش یکسویه دانشی ناآگاهی و مغلوبه‌آحاسناتی تند و هوشی سرشار است. تحلیل ناقص و ناقص و مخدوش از مقوله‌ی جدی است. پس شکار او نه سازگرنوعه و انسان

● نمی‌توان گشتری را به خاطر سن و سابقه‌اش در نسل پیش قرار داد و فلان نئوسوسیالیستی را که پسر سوسیالیست‌ها و روشنی‌های ناپخته‌اش تسهول آورد، از نسل نو دانست.

● ما نیز جزو آن مردمانی هستیم که در مرحله‌ی تاریخی و به تعبیر ناظرها دو موج را همزمان از سر می‌گذرانیم: صنعتی شدن و جهانی شدن را.

● انقلاب اسلامی نقد و نوزایی تفکر شیعی را که در دوران مشروطیت ناتمام مانده بود، دنبال کرد و ویژگی سیاسی و مبارزاتی آن در راستای دموکراتیزه شدن گیتی به جهان اسلام تسری یافت.

تک‌ساحتی وی را می‌شناختند نه آروستر و خردسازبازی او را، چه رسد به خیل متفکران و صاحب‌فطرتان غربی و آئینه‌کتابها و رسالات و مقالاتی را که آنان در نقد سرمایه‌داری و درباره‌ی بحران هویت از خود بیگانگی، شیش‌نگی و... نشان غریب نوشتند. این دسته از آرمان‌گرایان اندکی از سارتر، خردی از کامو، مقداری از قانون، چیزی از امه سز و چیزی از خود داشتند. این سخنان برای ناچیز جلوه‌دادن یا تحقیر ارزش‌ها و تلاش‌های گروهی از ارزشمندان این جامعه نیست. بلکه حاصل تآوری درباره‌ی دورانی است که ساده‌انگاری، محسوبیت و مغلوبیت دسته‌ی بی‌بهدوخاها مانا نشی از مقتضیات آن بود. شایان ذکر است که در همان دوران عدده‌ی به‌سوجب خاستگاه اجتماعی‌شان، چه در داخل و چه در خارج به تحصیل و بعدها به تحقیق و تدریس اشتغال داشتند. ایشان که دکتر سیدحسین نصر، دکتر داریوش شایگان، دکتر محمد مجتهد شبستری از آن جمله‌اند همواره با دیگرانی چون داریوش آشوری در ادامه‌ی همان سیر برگشت و در این آغاز به منابه تلویز خردورزی ما، بارز شده‌اند. چون نرهای مثل هوشنگ ساهریان، محمد مختاری، سرداد فرهادپور، بابک احمدی، رامین جهانیگو و... که در حال حاضر بیشتر به انتشار، تدریس و تفسیر اندیشه‌ی دیگران مشغولند. امیدهای آینده‌ی این خردورزی‌اند بسیار متناسف که دانش و اطلاعات من درباره‌ی پیش‌اسلامی و متفکرین جویزی چندان نیست تا تعداد بیش‌تری از صاحب‌فطرتان این نخله‌ی اندیشگی را نام ببرم.

در حیطه‌ی سبایل و مقالات فلسفی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و... نیز عدده‌ی کثیری از صاحب‌فطرتان چون دکتر حسین بشیریه، دکتر فریبرز ریسمانی، دکتر حسین عطیمی، دکتر باراند، دکتر رضا نیکفر، دکتر عطاءالله هودشیان، دکتر سیدجواد طباطبایی، حسین زاهدی، مقصود فرامستخواه و... به‌دا شده‌اند که همگی سودهایی از توسعه‌ی فرهنگی و خردورزی‌اند. گذشته از این، بیانی

دها تشریحی تخصصی و غیرتخصصی که عرصه‌ی بیان و برخورد عقایدند خود نسوده‌ی دیگر از تمدن صنعتی و دموکراسی‌مدت از آن است.

ادبیات امروز و فردای ما

ساختار جهان سومی و مواضع روشنفکری:

گفتیم که ساختار جامعه‌ی جهان سومی منغمه‌ی است از فاکتورهای گوناگون تاریخی که تا به حال بشریت آن‌ها را زست است. و گفتیم فرهنگ‌های پیش‌سرمایه‌داری، تا آغازین‌ترین آن‌ها از عوامل متشکله و از مولفه‌های ساختارهای اجتماعی، به ویژه جوامع جهان سومی بوده‌اند. بنابراین روشنفکران برخاسته از این ساختارها نیز علی‌رغم همه‌ی بیابها و فشارهای انسانی و آزادی‌خواهانه، بخش قابل‌انگاشی از میراث فرهنگی نیاکان را با خود حمل می‌کنند و لاجرم مقولاتی از قبیل برادری، برابری، آزادی و تساهل و مفاهیمن از فرهنگ سرمایه‌داری تولیدگرند که درک و درونی‌ناشده به منابه‌ی مطالباتی آرمانی بر زبان و قلم روشنفکران جنوب جهان جاری می‌شوند. به همین دلیل به دلیل فقدان عرصه‌های لازم برای تجربه‌ی عمیق این مقولات، بسیاری از این وارثان صفات عمیق و رفتاری نسینی پیدا می‌کنند و با با ساقته‌ی فرهنگی‌شان از غالبه قلب ماحبت شده و با تعاریفی مستی بر فرهنگ پدرشاه‌ی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند.^(۱۹) با این همه، اگر قوانین نسبیت و عدم قطعیات را بر همه‌ی امور حاکم بدانیم، این تعریف که: «روشنفکر عنصری اجتماعی و بیوسات که حرکت تاریخی را شایب می‌دهد تا اندازه‌ی مقبول باشد، در ساختار جوامع جهان سومی از روشنفکران بارزتر و مؤثرترند. آرمان‌گرایان احساساتی و تندرو و متعاقب واقعین و متعادل گروه اول عمدتاً معتقد به رسالت روشنفکری و عمل انقلابی است، و گروه دوم بیشتر در تاریخ‌پار و اهل مدارا است. نگرش آن یکی ریشه در فرهنگی آیینی - اسطوره‌ی دارد و نگاه این یکی برخاسته از فرهنگی نشتا مندنی است. و این یکی فرط‌ار مبارزه‌ی فخرآمیز و خوشنویس است. و این به معنای یکدست بودن نگرش همه‌ی افراد این گروه‌ها نیست. و با توجه به تنوع فرهنگ گذشته و متفکران در انسان امروز، و هم با عنایت به اختلاط و التقاطق ساختاری، افراد وابسته به هر یک از دو گروه در کنار فرهنگ و گرایش‌های غالب خود، اجزایی از فرهنگ دیگر را نیز حمل می‌کنند که می‌توان آن را فرهنگ مغلوب خواند.

هنرمندان جهان سومی نیز عمدتاً به یکی از این دو جریان گرایش دارند و از آن‌جا که فرهنگ منبعث از سبوهی تولید زمین‌داری یا فرهنگ‌های برخاسته از سبوهی شیوه‌های تولید پیش‌سرمایه‌داری، یعنی برده‌داری و سرکفتری قبیله‌ی متجاسم‌تر و مؤسسه‌ی استه‌شاعران و نویسندگان مطرح دوران وابستگی، حتا آئینی که مانند سیاوش کسرای حزب نهاد مقدس و مورد پرستش آن‌هاست با خلق آثار حماسی - تراژیکه موفقی سبقت از همتایان منسوب به گروه دوم می‌یابند. اگر چه پاره‌ی از آثار نامآلران آن دوران به قیر

روزانه دارند اما با ارزترین و مقبولترین تولیدات آنان آثاری است که در نمایه‌ی پیامرسانه و لحنی آفرانه دارند و قهرمان پروری و شهیدسازی تئیده در آن‌ها در کلماتی و نمادهای فرسوده که با ریسمان آهنکی برطنین و برسلانیت به هم پیوسته‌اند ساختاری شیخ و ارجحیه می‌کنند که مغلوب انسان آیین مدار و پرستندی جهان سومی است. بی‌دلیلی نسبت که مطوح‌ترین شاعران و نویسندگان آن دوران، یعنی احمد شاملو و محمود دولت‌آبادی که حقی بزرگ بر تاریخ‌نگاری غیررسمی ما دارند به شیخ زبان فقیه و آهنکی می‌روند که بیهقی هر بار کردن حسنگ وزیر، و عطار هر بار شن منصور حلاج را با آن روایت می‌کنند قالب نیمایی و صنایع و بدایع شعر نیز که اداسی منطقی شعر کلاسیک و تمهیدات و اسباب آن است، همچنین تری برداشته و امروزی‌مان نه شعرهای مثل عسوی جبط آشتی و حلاج شفیعی را نومی‌کنند و نه داستان سووشون سیمین دانشور را. و باز بی‌دلیل نیست که حاملین فرهنگ کهن با چوختن یا شفیق شعر شاملو پیش از هر تأمل و درنگ و اتلافی مرغوب و متفاد کلماتی همچور و آهنکی برطنین و لحنی آفرانه می‌شوند و اگر کلیسر را با صدای بلند و بر زیر بی که خاصی خطا و نفلان است بپوشانند شونده معناد مستند نمودن تری گردد لذا اگر عیاران و گردنکنان مورد ستایش گروهی از روشنفکران و هنرمندان را که هوشنگ ماهرویان به آن‌ها اشاره کرده است بی بگریزم (۲۰)، به استپوری طلای نایب دانگستری خواهیم رسید که محور اندیشگی و جهان‌نگری مارکس نیز هست.

این که یکی از دلایل استقبال امروزی از شعر فروغ فرخ‌زاد، سهراب سپهری، احمدرضا احمدی، آرمان‌گاری ناشی از تصادفات خضونستار طبیعی نمی‌انقلاب است نه تنها آسفانور و نومی‌کننده نیست بلکه به خاطر اعتراضی فشی به زوال ارزش‌های گذشته که در متن آیین میراث است اسباب خشودنی و امیدواری است. گویا دیگر دوران استپوره‌ها و اسوده‌ها قهرمانان کوچک جهان سومی به آخر رسیده و وقت آن است که نمایلات آیینی - استپوره‌ی نسل نو ما در اشکالی تازه و امروزی متبلور و متجلی شوند گذشته از این باید ذهن و زبان این گروه از شاعران مدنی تر باشد که شمرشان با استقبال انسان مدنی تر امروز آیین سرزمین روپوره شده است. شاید انسانی متنوع و مشاهد بینا شده است که می‌تواند همزمان از لغای شاعرانه‌ی فرخ‌زاد، دیگسردین سپهری، هیچ‌انگاری صانع‌های آحمدیه که در زبانی سمبلیک، تصاویری روشن تر و نمادهای ملموس تر بروز کرده‌اند لذت برد و به همین قیاس و به همین منوال است استقبال از آثار فقه‌نویسانی از نوع هوشنگ گلشیری و بهرام صادقی که به دنبال صادق هدایت از نقالی و روایت خطی دست کشیدند و به جای استپوره‌سازی و پاس‌ن‌دن به نمایلات آیینی، به نقد که از موهب جامه‌ی مدنی است و زور دارند این که هدایت تر بویق‌کرد مرنه‌خوان انشرفیت از دست رفتگی زمین‌داری است. با گلشیری در شازده احتجاب فقط و فقط مصور شخصیت

پدرسالارانه‌ی خویش است سخنانی قابل تأمل و بررسی‌اند اما به هیچ‌وجه از ارزش نقد هنرمنانه و اشکال نویسی که آرا به دانفاند نمی‌گاهد

تمدن صنعتی، تکثر، تفرد، تنوع و زبان زنده
 سرمایه‌داری تولیدگر به مثابه‌ی بخش از تمامیت تاریخ، ناگزیر تمامی شرایط ملزومات و اسبابی را که متضمن تولید و مصرف انبوه و در نهایت موجد ارزش افزوده و اثبات سرمایه بودند فراهم آورد نخست در قرن یازدهم به قصد امتلاقی مرنه و نشان انسانی که می‌بایست با اعتماد به نفس وضعیت موجدی را ارتکار و با تولید انبوه زیستی انسانی تو را ممکن کند باوری رسانس شد در قرن شانزدهم با نهفت اسلام‌پلاسی ضمن آن که هر دیار و کنشایی که تجسم اقتدار انشرفیت زمین‌داری بودند تاخته باورهای کهنه و جزئی‌می را از اختیار انداخت که مانع حضور فعال مردم در عرصه‌ی تولید و مصرف صنعتی بودند در نتیجه قرن هفدهم روزگار اکتشافات و اختراعات و اندیشه‌های شد که روشنگری قرن هجدهم بر آن‌ها استوار گردید در واقع قلمرو و متفکرانی مثل روسو، مونتسکیو، ولتر - و از بی اندیشمندان و فلاسفه‌ی چون بیکن و دکارت که کم و بیش معاصران گابلیه و نیوتن بودند ظهور کردند لذا در مسیر همین تکوین و تکامل، رفت‌ورفت انسانی خودباور شکل گرفت که برخلاف انسان عصر زمین‌داری شکاکه پرستگر، مترد و به جای انتخاب‌شونده انتخاب‌کننده بود چنین انسانی ضمن چنان شدن تدریجی از هوبت جسمی قیسه‌ی و خصانالی و - که فقط با حمل محتویته‌ی از باورها، آیین‌ها، خرافه‌ها و اوام همگانی معنای یافته‌ی همیانی دست یافتن به خودآگاهی و تولید کالاهای رنگارنگ نخله‌های گوناگون اندیشگی، جهان‌نگری و خنروسی را پدید آورد که گستره‌ی اختشاش را فراخ‌تر می‌نمودند و در همین راستا از تساهل، تسامح و روشنی توجع طلب برخوردار شدند بهرمنستی و انتقاد از انواع هنری را مبسر می‌کرد حال که ما نیز به عرصه‌ی تولید صنعتی و توسعه‌ی ملی پا گناشته‌ایم طبیعی است که از انسانی ایدئولوژیک و یکپه‌می به انسانی مشاهد و متنوع مبدل شویم که با طرد جزئیتهای آیینی و عادات ذهنی قادر است که دست کم نخله‌های گوناگون اندیشگی، جهان‌نگری و طبعاً گونه‌های مختلف هنری را ببیند و از آن‌ها بهره‌مند شود این به آن معنا است که دیگر عصر خواص و نخبگان، و طبعاً دوران زبان گروه‌های مسلط اجتماعی، از جمله زبان ملوک‌طوایف و مششان تدراری به سر آمد و زبان مردم که تا به‌ها به واسطه‌ی مقتضیات تاریخی و زیستی در حال بالایش و ویرایش و رایش است، فقط با آن می‌توان انسان و موقعیت امروزی وی را بیان کرد دستمایه‌ی شاعران و نویسندگان امروزی شکل شود به عبارتی، ادبیات امروز فقط در زبان گویز شکل می‌گیرد. بی‌ی‌دلیلی نیست که مینش بر فردیت و توجه به دنیای درون، یکی از فشرده‌ترین و ساختن‌ترین قسه‌های ما، یعنی شازده احتجاب در زبانی مردمی که از هر گونه، لغاتی آفرانه و بی‌زبانه‌ی سفاخرانمیز و مرغوب‌کننده میراث، شکل منحصر به فرد و بسیار

لذت‌بخش را از پایه می‌دهد و باز هر حسین اساس و مقتضیات دنیای جدید که تحول زیبایی‌شناختی و تنگی وقت و حوصله‌ی مخاطب را به همراه دارند ناگزیر قسه به سوی شعر، شعر به جانب قسه، و این هر دو به سمت زبان محاوره و روزنامه‌ی که از موهب دموکراسی است در حرکتند این به معنای مردم باوری آیینی (پوپولیسیم) و در نتیجه عوامانه کردن قسه و شعر، آن‌گونه که زانفاندا می‌فهمیدند یا می‌خواستند نیست بلکه به معنی ترکی درست از حرکت تاریخ، انسان امروز و موقعیت و مطالبات اوسته در این جا تکرار این مطلب را لازم می‌دانم که امثال گلشیری و فروغ پدیدهای مدنیته تا نمانند که به یاری کسانی مثل ابوالحسن نجفی و ابراهیم گلستان که با غرب و فرهنگ آن بیش تر آشنا بودند و به مدد استعداد و هوشی سرشار زودتر از دیگران به ترک و زرونی کردن دستاوردهای مدرنیته‌های جهان نایل شدند و چنان‌که بعد از این نشان خواهیم داد عدیمی از ایشان فقط پیش‌گامان هنر امروز و فرادیده‌ی تر نیست.

پایان یک دوران و آغاز دورانی دیگر:
 زوال نگاه آیینی و استپوره‌گرا و به تبع آن فرود هنرستانی که از این منظر به هستی می‌نگرند در آخرین آثار آنان متجلی است. به عبارتی، هر روزگار سپری شده‌ی مردم سالخورده و فقامت جمعی خاصی سلوچ است، نه مشار صفر فرجه به بالای همسایه‌ها، نه جزیری سرگرماتی به قد و قواره‌ی سووشون، و نه دفاعی بی‌صله به بلنای ابراهیم در آتش. انبوه مصاحبه‌ها و گفت و گوهای طولانی که حاوی دیدگاه‌های آیین گروه از هنرمندان درباری مسایل گوناگون به ویژه درباری هنر و ادبیات است ضمن آن که نمودی از روند تاریخی و تدوین گذشته است. گویای این مهم است که دیگر دوران آیین نگاه و طبعاً آیین هنر و هنرند به آخر رسیده است بی‌دلیل نیست که در چند سال اخیر در انبوه مصاحبه‌ها و گفت و گوهای متنوع در نشریات، و به غیر از گفت و شنودهای ناصر حریری که عمدتاً با نامداران نسل پیش بوده است (۲۱)، مصاحبه‌ها و گفت و گوهای طولانی که هر یک به صورت کتابی درآمدند، با بزرگان آن گونه‌ی ادبی صورت پذیرفته است اما نیز مرزگمان این مستقیم گفت و گوی امیر حسین چهل تن و فریدون فریاد با محمود دولت‌آبادی، حکایت حال گفت و گوی لیلی گلستان با احمد محمود، یک هفته با شاملو گفت و گوی مهدی اخوان ننگروری با شاملو گویا بر این اندیشند. دور نیست که کتاب‌های دیگری از این نوع بر آیین مجموعه افزوده شوند. باید تشخیصی که گویا فرارود شیوه‌ی تولید آیینی و تقسیم اب بوده است و زوال باشد که دوران خایان و احکام و فرامین رو به آخر است.

هنوز ناوری در آیین باره که گیان با زمان همراهند زود است. روزگار، روزگار جابه‌جایی، تسخیر و افت و خیزهاست و طبعاً دوران رویناداهای شگفتی‌زا دورانی است که شاعری مثل آتش سخت می‌کوشد که زمانه از دست ندهد و متقدمینی چون مفتون آیینی، محمد حقوفی، منصور ارجمی و اورنگ خضرانی که

روشنی نسبی □ شماره سی و سوم و سی و چهارم □

حقوقی، منصور اورنجی و اورنگ خضرائی که دست کم ربع قرن به شعر موزون مشغول بودند، به شعر مثنوی رو می آورند یا بسیاری از نوادگانی که به اقتضای جهان نگر و باورهایشان به پیروی از مولانا، عطار، ابوسعید و جلال محسنی شاعران مثنوی هستند، در سبک شاداناک یا عبور از شعر نیمایی به شعر آزاد می رسند در عوض مدعی از مستعدترین شاعران دهه شصت از جمله شمس لنگرودی و فرشته ساری نه تنها متوقف می مانند بلکه به ذهن و زبانی چنگ می اندازند که هینسلان ایشان سالها پیش آن ها را از مودت و رها کرده اند.

ایمن رویی مارها مشخص عرصه شعر نیستند. نویسنده شازده احتجاب، آینه های دربار را می نویسد و نگارنده شوهر آهو خانم، دکتر یکتاش را رفا جولایی خانی جامه به خوبان با شلیک به فات همیونی و عباس معروفی دیدید آورنده مسعودی مرکان با سال لیلوا نتیجه قناعت و شتاب کاری بیش از حد را به نمایش می گذارند و شهریار مندنی پور با آرایه هشتاد و نوز زمین و محمدرضا صفدری با چند قصه در مجموعه سیاستیور حاصل سخت کوشی و برداری عاشقانه را به شهنوش پارسی پور نویسنده رمان می رساند و برغل طویا و معنای شب حرام اقتضای سیاسی و ذهنیت منکر کنایی می شود که زنان را تحتالطالع مایل می داند و جانبداری بی رویه از آنان جزئی از خودنمایی ها و اطوار روشنفکرانه ای آن هاست. فرخنده ی آقای صاحب مجموعه متوسط راز کوچک گرفتار گردید همان غوغایی می رود که منیر و روانی پور بعد از یکی دو قصه خوب مجموعه کینوز دچار آن شد اما در همین گیر و دار ناگهان بیژن نجفی و بهنام دانی، اولی با قصه های تر و نازیه یوز بلنگانی که با سن می رویدند و دومی با مجموعه پرو پیمان آغایاجی و هیچکاک از سکوت به بیرون می روند تا شاید طباطبایی با قصه های حضور آبی مینا ارزش برهیز از عسقا را نشان می دهد و زویا سپردار پس از مجموعه از خور توجه مثل همه ی عرصه ها، با سکوتی معتد قدر خاموشی به وقت را

انسان نو و معیارهای نو:

اگر پذیرفتیم که تشکیل هر دوران با فروپاشی دوران پیش از خود ملازم است، و سرآغاز هر دوره جدید با بازنگری و بازآفرینی و تدوین گذشته هماره تاگزیریم بهذکریم که نظام ارزشی گذشته و طبعاً سلاکهای ارزش گذاری، منت از آن نیز مشمول بازنگری و بازآفرینی می شوند و پیدایی و تثبیت ارزش ها و معیارهای تازه ای که مستقیماً بر سنتها و بنا بر مقتضیات دوران جدید موجود می آیند، از ثمرات طبیعی تحولی بنیادین اند. فهم این که دوران های زمین داری و برده داری به واسطه همانندی های اساسی در شیوه تولید و کسب ثروت و تثبیت قدرت از جمله در نظر گرفتن انسان به مثابه ابزار تولید یا کالا از قریب های تنگناگین فرهنگی برخوردارند و سرمایه داری که انسان داری ماحولی آن را موهبتهای شیوه تولید

صنعتی است، واجد و موجود فرهنگی است که با فرهنگهای مستجاب دوران های پیش از خود تفاوت های بارز دارد علاوه بر آن که تدوین اشکال هنری از جمله قصه، رباعی و شعر خطایی را قابل فهم می کند، به ما توجه می دهد که هنر عصر سرمایه داری تولیدگر را با معیارهای دوران های گذشته نمی توان سنجید. یعنی در دوره ای که تمسیم علم و هنر از خصوصیات هفتصد آن است ادبیات نیز با ملاکهای ارزشی می شود که دست آورد دموکراسی و مدنیت بورژوازی اند به عبارتی، انسان تمدن صنعتی، تولیدگر و مصرف کننده ای آثار رنگارنگ و متنوعی است که از زندگی امروز مایه می گیرند و باجمه با زبانی مردمی شکل می پذیرند. در واقع از آن جا که ساختار این دوران مستعد و متکثر است نه تولیدکننده آثار هنری آن پیشواست و کلیت و زمان آوری است و نه مصرف کننده ای سپرو مستک و کلیت مند و مخاطب صرفه بنا بر این هر یک از هنرمندان این عصر از منظری فردی به هنس می نگرد، و هر یک با جزئی نگری موقبت انسان را همان گونه که می بیند بیان می کند. به همین دلیل است که اقدام نقل و خطابه که فرآورد نگارش و هویت جمعی و آیینی اند، یکباره ملاحظه می شوند. باید امتی به ملتی تبدیل شده باشد تا فرهنگ تک و دیماری جانشین فرهنگ پلور و شیداری شود. و باید مخاطب اثر هنری به مشارکت با هنرمند مایل شده باشد تا دیگر رابطه ی یکسویه و آمرانه ی گوینده و شنونده را نپذیرد.

دوره است که متنوعی های ادبانی فردوسی، فخرالدین اسماعیل گرانگی، عطار، نظامی، مولوی و نخستین ادبیات داستانی این سوزن می اند اما قصه معاصر است که در زمان مشروطیت بی رویی شد. فرزند قصه ای که اروپاییان مبتکر آن بودند. لذا چون چندان با استعنا و عادلانی سنگ شده مواجه نبود سرخیز از آن چه تصور می رفت به قصه ی مدرن نزدیک شد ولی شعر برای کنده شدن از سنتی هزار و اند ساله به عرصه و موقبت های اساسی و گسترده تری نیازمند بود تا به شعر مدرن جهان سرمایه داری نزدیک شود این است که حتا بزرگ ترین شاعران نسل پیش به ساقه ی

فرهنگی کهن و مقتضیاتی جهان سوم که بقا و رشد چنین فرهنگی را موجب می شوند به جای تأثیر پذیری از شاعرانی متضمن آثار شاعران بولفر، ویلیام بلیک، دی. ایچ. لارنس و... به سبک و سبک شاعرانی دل می بندد که آیین مزارانی برخاسته از ساختارهای واپس ماندگانه پس بی دلیل نیست که بدر شعر نو نیز توانست اسباب و لوازم شعر کهن را به کلی ترک کند تا صنایع و بدایع او ادبانی بی چون و چرای صنایع و بدایع شعر کلاسیک نباشد. و در همین راستاست که یکی از نامدارترین مدعیان نظریه پردازی و نوآوری در عرصه ادبیات به جای آن که بحران شعر را ناشی از تحولات بنیادین و ساختاری بدانند آن را مستعد از فشان رهبری می بیند، و لابد شاعران را گوسفدانی که بی نشان رها شده اند و به ساقه ی همین طنز فکر جمعی و پدروالزانه است که بی رویی از نقد انسان و اسباب و بیخون نداشتن فهمی درست از ساختار، هر سطر از تازه ترین سروده هایش و زنجیره ای از تسایع اضافات و مقلعه ی از اسباب و ملزومات مستعملی است که نگاه تخیلی واپس مانده را برعکس می کند.

همان طور که گفته شد شوهرمان، یعنی منشی شدن و جهانی شدن که اولی منت از توسعه ی ملی و دومی ناشی از یکپارچه شدن جهان است به زودی شعر و قصه ما را نیز با هنر فرامردن هزار و همراد خواهد کرد. به عبارتی، با سرعنی باور پذیرند از فرهنگ آگاهی ملی به فرهنگ و آگاهی فراملی خواهیم رسید که جزوایفای بدون مرزی که به وسیله ی شبکه های اطلاع رسانی به وجود خواهد آمد، موجود آن خواهد بود. فرهنگ که به جای عناصر قومی و ملی، سوله های مشترک بشری و جهانی آن را تدوین خواهد کرد به همین دلیل گروهی از شاعران نسل نو مثل هرمز علی پور، ایرج حبیبی، سیدعلی صالحی، رصا چاپچی، حافظ موسوی، و خانکاسی مثل نفی خاوری و محمدباقر کلاهی اثری که از سابقه ی پیش نوری برخوردارند و تجاری بسیار موفق در شعر کلاسیک و نیامی داشته اند، به زبانی رو می آورند که در ادامه ی نجار سنت گریانی چون اشرف الله دین گیلانی، ایرج میرزا، محمدتقی بهار و... توسط شاعرانی مثل سپهری، احمدی، گوش آبادی، به

دوره فروریغ به زمان شاعرانه ت سسل شد و با چنان ترهائی چون بهزار خواجرات، بهزار زرین پور، محمد قاسم زاده، شهرام شیدایی، ابوالفضل پاشازاده، مهرنوش قربانعلی، اعظم شایعادی و... با بهره گیری از زبان زنده ی مردمی که خود از آئیند و تأملی در آشنایی زبانی های شاعران سبک هنری بر طراوت شعر امروز می افزایند، در پی همین حرکت های ضروری اجتناب پذیر است که به زودی همه ی ملزوماتی که با ذهن و زبان گذشتگان ملازم بودند منسوخ و مطرود شده و ادبیاتی نامتعارف پدید می آید که از زبانی شائشی و عادت ذهن انسان تمدن صنعتی نیز نامبارگار است. بنابراین همان طور که در فرآوردی نزدیک قصه ما صرفاً با مختصات شیوه های چون شیوه ی مبال ذهن نخواهد سنجید و قصه ی مستی بر روانشناسی فردی کاملاً از بین خواهد رفت.

● شعر فرود، و بلکه شعر امروز بر تفرد انسان و آشیاء و در نهایت بر فردیت کلماتی استوار است که بدون از دست دادن هویت و استقلال خود، در تعاملی اندامواره ساختاری همسته و مستتکل را پدید می آورند که شکلی بیش نیست.

● بی دلیل نیست که مطرح ترین شاعران و نویسندگان آن دوران، یعنی احمد شاملو و محمود دولت آبادی که حلقی بزرگ بر تاریخ نگاری غیورسی ما دارند، به سراغ زبان فخیم و اهنگینی می روند که بی تقی بر دار کردن حسنگ و وزیر، و عطار برادر شدن منصور حلاج و با آن روایت می کنند.

مفهوم پردازی و سخن‌سازی نیز سنج‌های شعر فرادی بسیار نزدیک نخواهد بود لذا ناملگرایی ناشی از نگاه آیینی، استظوره‌یی، فخامت و بلاغت برخاسته از تفاخر خودپرستانه‌ی پادشاهی، و طبعاً صنعتانی که از دوران جاهلیت عرب و روزگار ملک‌الملکولاریت تا به حال ملازم شعر ما بوده‌اند به کلی بی‌اعتبار خواهند شد اگر چه استاد محمد حقوقی، این‌چا و آن‌چا، از جمله در جای‌جای امری مقدمه مفصل شعر نو از آغاز تا امروز تصریحاً و تسلیحاً به این حلقه ناگزیر اشاره داشته‌اند^(۲۲) اما اختلاف نظر خود را با آن بزرگوار ناشی از تفاوت دو نگاه و شیوه‌های تحلیل و تبیین مستخذ از آن‌ها می‌دانم. برای مثال تا آن‌جا که ایشان بر استعاره و هم‌رازیی به مثابه‌ی دو ویژگی شعر امروزی تأکید می‌ورزند چیزی نیست اما تعیین این دو خصوصیت به شعر فردا یکی از وجوه قارق دو دریافت از حرکت تاریخ و شعر معاصر است.^(۲۳)

شعر فردا، بلکه شعر امروز بر تفرد انسان و انبساط و نه‌یافت بر فردیت کلماتی استوار است که بنیاد آن دست دادن هویت و استقلال خود در تعاملات انضمامی استثنای همبسته و متشکل را پدید می‌آورد که شکلی پیش نیست چنین شعری از تمامی ملزومات شعر کهن و نوآز وزن و قافیه گرفته تا صناعات بدیعی معنوی و لفظی بی‌مثل تشبیه و استعاره و کنایه و تشخیص و ترصیح و تجنیس و مراحات‌النظیر و ... تن می‌زند و تنها متکی بر روابط اجزای مشکله‌یی است که به جناس استحالده در یکدیگر به قصد انتقال مفهومی کلی، تبیین نگاه‌ی به‌خصوص از زاویه‌یی خاص به تکمیلی از هستی است. در واقع شاعر امروز با انتصاف و انتساب خصوصیات و صفات انسانی به اشیاء و حیوانات خود را خواری نمی‌کند بلکه به یاری آن‌ها بر موجودیت بر تناقض و آرزومند خود تأکید می‌ورزد و ناگزیر بیانگر موقعیتی است که انسان را در خود می‌شناسد و می‌گوید این شاعر به گذشته‌ی تاریک و آینده‌ی روشن چندان کاری ندارد زیرا که خود را نه پیامبر می‌داند نه پیش‌گو، پرخاشتن به این‌ها به رمانتیسیم ایده‌آلیسمی راجع است که نسل آنتوپیک گذشته به ضرورت و به کرات به آن‌ها پرخاشت؛ یعنی شعر فردا تنها ساختمانی است متراکم و مشکل‌گشا که تشخیص آن نه در صلابت و صیقل کلمات، نه در طینتی موسیقایی، نه در دستور طلایی و تصاویر میناتوریی و نه در به کار گرفتن استانه‌یی اسباب و شکردهای موروثی، بلکه در کلیتی انضمامی و فشرده است که فقط یک تصویر را شامل می‌شود.

سورایدانگ این شعر نه ضلعه‌بگیر اشرافیت زمین‌داری است که چیرخوار صاحبان سرمایه نه حورود حمایت اصحاب ثروتمند علم و فن، و نه مورد تأیید است زیرا که شعرشان فاقد تشخیص‌های فنوس، تباری، گروهی، صفتی و ... است. ایشان که پیشروان فرداوند عمدتاً از میان کاروزران شش‌اندرخو و فرهنگمندها برخاسته‌اند که به نوبی با انسان امروز و زیست‌آو در تماس‌اند به این دلیل و به دلیل بایلاش و ویرایشی که محمول نظم نوین است و بیش‌تر توسط رسانه‌های جهانی اجرا می‌شود زبان این شاعران و قصه‌نویسان هیدنلشان به تری متین و روزنامه‌یی نزدیک می‌شود

که کاربرد جهانی دارد لذا همان‌طور که قصه به ایجاز و تصویر و زبان شاعرانه نزدیک می‌شود شعر نیز به گمت‌گو و گوی و خودگویی‌های مجزبه می‌گردد که از نل فصلاند بانبارین دیگر شیوه‌های روایی در ساختن شاعرانه مذموم نخواهد بود.

اگرچه تلاش‌های اناتل محمد مختاری و علی بابا چاهی که به گمان این نگارنده حد قاصل دو نسل دبروز و امروزه به تحمیل نل بر شعر انجامیده و طبعاً از شعریت شعرشان کاسته است اما هنوز برای ارزیابی کار ایشان و گسان دیگری که در این مقاله از آنان نام برده یا نبردند، زود است. چه بسا به دلیل عملکرد فرهنگ پادشاهی که هنوز فرهنگ غالب بسیاری از ماسه‌ها یا اندکی بضاعت و ناگاشی بوخن استعداد و لادنگی ناشی از بی‌مهری‌ها و بی‌تشویق‌های می‌جایی که عمدتاً برخاسته از فرهنگ بازیگری و لشکرکشی قبیله‌یی بزرگان قوماند مآخوری مستعداً توقف کند و در نتیجه متقدم توسعه و فروتن و دیردار و آگاه به ارزش کار بی‌گیر و مستمر بر وی پیشی بگیرد کما این‌که با توجه به قصه نقشبندان یا بخش پایانی نقاش یاخانی^(۲۴) نمی‌توان گفتی را به خاطر سن و سابقه‌اش در نسل پیش قرار داد و فلان نورسیدنی را که بر نویسی‌ها و رونویسی‌های ناخاسته‌ش توهین آرزوند از نسل نو دانست. اگرچه دیرآمدگان و ناملگشانی هر عزت جلایی، سبابک گلشیری، محمد گلشوری و ... هر یک با چاپ یکی دو سه قصه خوش درخشانند و ظاهری علوی با چاپ چهار پنج قصه نو و ساخته‌ند که در زبانی سالم و استوار شکل گرفته‌اند برای سبیل‌انگاران آسان‌یسته زنگ خطر را به صدا درآورده است اما همواره برای ناظری صدیق این نگارشی هست که نکته‌ایان نیز از دولت‌های مستعجل باشند.

زمستان ۱۳۷۲

- و نیمه اول فروردین ۱۳۷۵
- پانزدهم تاسع:
۱. آدام شادق جهان به کجا می‌رود. ترجمه فریدون نویسی. انتشارات آگاه، تهران، پاییز ۱۳۶۹، ص ۳۰.
 ۲. همان، ص ۳۱.
 ۳. پسل سویتزی و هری مگداف، بیگاری پاشنه‌ی آشیل سرمایه‌داری (ساتل ریویو، ۳۰ دسامبر ۱۹۹۲) ترجمه سرتشی محبت کتاب توسعه، تهران، بهار ۱۳۷۲، شماره ۸، ص ۵۵.
 ۴. همان جا، همان صفحه.
 ۵. میرزا اباده اسطوره، رویا، راز، ترجمه رویا منبج، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵، ص ۲۵ و ۲۶.
 ۶. فراتر اسکولز، ساخت‌گرایی، ترجمه فروته طاهری، زنده‌رود، شماره ۱، ص ۳۰.
 ۷. برای اطلاع بیش‌تر از نویسنده رجوع کنید به مقاله ایده‌آلیسم مارکس و مارکسیست‌های ایده‌آلیست وی، دنیای سخن، آذر و دی ۱۳۷۱، شماره ۵۲، صفحات ۳۳ تا ۳۸.
 ۸. دکاویو باز، مصاحبه‌ای با شاعر مکزیکیی (موسوند دسامبر ۱۹۹۲) ترجمه امیرسیزکی،

- چاووش (دوره جدید)، آذر ۱۳۷۲، شماره ۱، ص ۳۸.
۹. جیانی واتیمو، پاسامدرن، جامعه‌ی شفاف، توسعه‌ی میهن مهاجر (سرگشتگی نشانه‌ها، نمونه‌هایی از نقد پاسامدرن، گزینش ویرایش مانی حقیقی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، ص ۵۶).
 ۱۰. برای اطلاع بیش‌تر از نظر نویسنده رجوع کنید به مقالات ارمان‌زادایی و عرفان‌زادگی و رستاخیز انسانی و تقم نوین جهانی وی به ترتیب در دنیای سخن، آبان و آذر ۱۳۷۰، شماره ۳۵، ۳۴ و ۳۵، و دنیای سخن، تیر و مرداد ۱۳۷۱، شماره ۵۰- صفحات ۲۸ تا ۳۲.
 ۱۱. برای اطلاع بیش‌تر از نظر نویسنده رجوع کنید به مقاله فرهنگ، توسعه، آزادی وی، دنیای سخن، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، شماره ۵۳، صفحات ۲۲ تا ۲۵.
 ۱۲. هری مگداف، معنی امیرالیسم چیست؟ (ماتلث ریویو، سپتامبر ۱۹۹۲) ترجمه ... ایران فردا، شهزبور ۱۳۷۲، شماره ۱۳، ص ۴۲ و ۴۳.
 ۱۳. برای اطلاع بیش‌تر از نظر نویسنده رجوع کنید به مقاله روشنفکران و ارتباط با مردم وی، ایران فردا، مهر و آبان ۱۳۷۱، صفحات ۴۹ تا ۵۴.
 ۱۴. نگاه نو، گفت و گو با داریوش آشوری) بازسازی زبان، فهم علمی و فلسفی جهان، توسعه‌ی جامعه، نگاه نو، بهمن ۱۳۷۲، شماره ۲۷، ص ۹۲.
 ۱۵. علی دهباشی، نامه‌های جلال آل احمد، انتشارات بیک، تهران، پاییز ۱۳۶۴.
 ۱۶. الوین و هایدی نالفر، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، نشر سیمرغ، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۱.
 ۱۷. همان جا، ص ۳۵.
 ۱۸. لریک فرورد، گزیریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات سرواورد، تهران ۱۳۷۰، ص ۵۹ تا ۱۱۹.
 ۱۹. برای اطلاع بیش‌تر از نظر نویسنده رجوع کنید به مقاله روشنفکران و آزادی وی، دنیای سخن، تیر ۱۳۷۰، شماره ۳۲، ص ۲۶ و ۲۷.
 ۲۰. هوشنگ ماهروبی، ما و خورد و نغز، نگاه نو، بهمن ۱۳۷۲، شماره ۲۷، صفحات ۳۶ تا ۴۶.
 ۲۱. ناصر حوزری، هنر و ادبیات امروز، کتابسرای بابل، بابل، از ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹، شماره‌های ۱ تا ۶ (جمعا ۸ جلد گفت‌وگو با عددها از مصنفین و مولفین و مترجمین نامدار معاصر).
 ۲۲. محمد حقوقی، شعر نو از آغاز تا امروز، نشر روایت، تهران، ۱۳۷۱، ص ۶۲.
 ۲۳. همان جا، ص ۱۸.
 ۲۴. هوشنگ گلشیری، دست تاریک، دست روشن، انتشارات نیلیوفر، تهران ۱۳۷۲، قصه‌های سوم و چهارم.